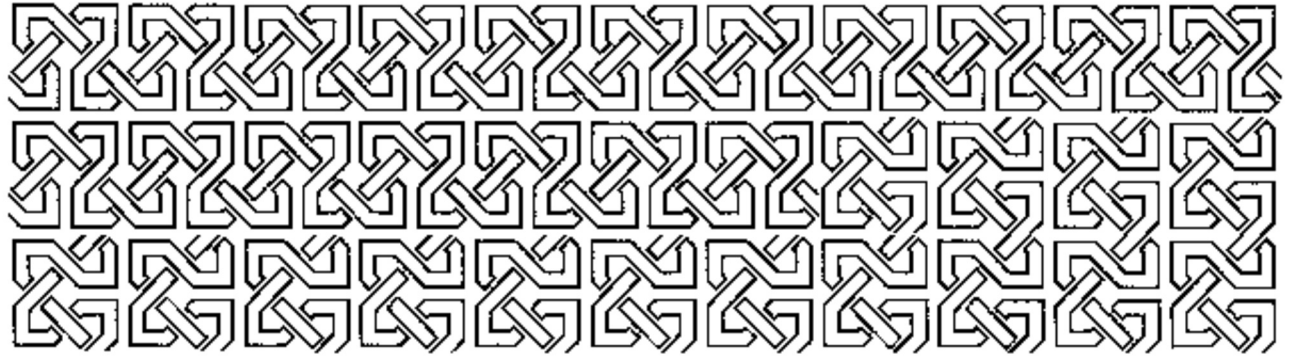


World Missionary Press

Gospel of John - Dari



انجیل یوحنا





عیسی گفت:

"پس اگر پسر،

شما را آزاد

سازد و اقلاً

آزاد خواهید

بود."

(یوحنا ۸: ۳۶)

انجیل یوحنا

فصل اول

کلام زندگی

^۱ در ازل کلام بود . کلام با خدا بود و کلام خود خدا بود ،
^۲ از ازل کلام با خدا بود . ^۳ همه چیز به وسیله او هستی یافت و
بدون او چیزی آفریده نشد . ^۴ زندگی از او به وجود آمد و آن
زندگی نور آدمیان بود . ^۵ نور در تاریکی می درخشید و تاریکی هرگز
بر آن پیروز نشده است .

^۶ مردی به نام یحیی ظاهر شد که فرستاده خدا بود . ^۷ او آمد
تا شاهد باشد و بر آن نور شهادت دهد تا بوسیله او همه ایمان بیاورند .
^۸ او خودش آن نور نبود ، بلکه آمد تا بر آن نور شهادت دهد . ^۹ آن
نور واقعی که همه آدمیان را نورانی می سازد در حال آمدن به دنیا بود .
^{۱۰} او در دنیا بود و دنیا بوسیله او آفریده شد اما دنیا او را
نشناخت . ^{۱۱} او به قلمرو خود آمد ولی متعلقانش او را قبول نکردند
^{۱۲} اما به همه کسانی که او را قبول کردند و به او ایمان آوردند
این حق را داد که فرزندان خدا شوند ، ^{۱۳} که نه مانند تولدهای
معمولی و نه در اثر نفس اماره و نه در اثر خواهش بشر بلکه از
خدا تولد یافتند .

^{۱۴} پس کلام جسم گشته به شکل انسان در میان ما جای گرفت .

جلالش را دیدیم - شکوه و جلالی شایستهٔ پسر یگانهٔ پدر و پر از فیض و راستی. ^{۱۵} شهادت یحیی این بود که فریاد می‌زد و می‌گفت: « این همان شخصی است که دربارهٔ او گفتم که بعد از من می‌آید اما بر من برتری و تقدم دارد زیرا پیش از تولد من، او وجود داشت. » ^{۱۶} از پری او همه ما بر خوردار شدیم، فیض بالای فیض ^{۱۷} زیرا شریعت بوسیلهٔ موسی عطا شد اما فیض و راستی توسط عیسی مسیح آمد. ^{۱۸} کسی هرگز خدا را ندیده است اما آن پسر یگانه‌ای که در ذات پدر و از همه به او نزدیکتر است او را شناسانیده است.

پیام یحیی غوطگر

(همچنین در ستی ۱:۳-۱۲ و مرقس ۱:۱-۸ و لوقا ۱:۳-۱۸)

^{۱۹} این است شهادت یحیی وقتی یهودیان اورشلیم، سیدان و خادمین آنها لاویان را پیش او فرستادند تا پرسند که او کیست. ^{۲۰} او از جواب دادن خودداری نکرد بلکه به طور واضح اعتراف نموده گفت: « من مسیح نیستم. » ^{۲۱} آنها از او پرسیدند: « پس آیا تو الیاس هستی؟ » جواب داد: « نخیر. » آنها پرسیدند: « آیا تو آن پیامبر وعده شده هستی؟ » جواب داد: « نخیر. » ^{۲۲} پرسیدند: « پس کی هستی؟ ما باید به کسانیکه ما را فرستادند جواب بدهیم، دربارهٔ خود چه می‌گویی؟ » ^{۲۳} او از زبان اشعیا پیامبر جواب داده گفت: « من صدای ندا کننده‌ای هستم که در بیابان فریاد می‌زند - راه خداوند را راست گردانید. » ^{۲۴} این قاصدان که از طرف پیروان فرقه فریسی فرستاده شده بودند ^{۲۵} از او پرسیدند: « اگر تو نه مسیح هستی و نه الیاس و نه آن پیامبر وعده شده پس چرا غوطه می‌کنی؟ » ^{۲۶} یحیی جواب داد: « من در

دریای اردن در جائیکه یحیی مردم را غوطه می‌کرد، واقع شد.
بره خدا

^{۲۹} روز بعد، وقتی یحیی عیسی را دید که به طرف او می‌آید، گفت: «ببینید این است آن بره خدا که گناه جهان را بر می‌دارد.»
^{۳۰} این است آن کسی که درباره‌اش گفتم که بعد از من مردی می‌آید که بر من تقدم و برتری دارد زیرا پیش از تولد من او وجود داشته است. ^{۳۱} من او را نمی‌شناختم اما آمدم تا با آب غوطه‌کنم و به این وسیله او را به اسرائیل بشناسانم.»

^{۳۲} یحیی شهادت خود را اینطور ادامه داد: «من روح خدا را دیدم که به صورت کبوتری از آسمان نازل شد و بر او قرار گرفت.»
^{۳۳} من او را نمی‌شناختم اما آن کسی که مرا فرستاد تا با آب غوطه‌کنم به من گفته بود هرگاه ببینی که روح بر کسی نازل شود و بر او قرار گیرد بدان که او همان کسی است که غوطه او با روح القدس است.
^{۳۴} من این را دیده‌ام و شهادت می‌دهم که او پسر خدا است.»

اولین شاگردان عیسی

^{۳۵} روز بعد هم یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود
^{۳۶} و وقتی عیسی را دید که از آنجا می‌گذرد گفت: «این است بره خدا.»
^{۳۷} آن دو شاگرد این سخن را شنیدند و به دنبال عیسی به راه افتادند.
^{۳۸} عیسی برگشت و آن دو نفر را دید که به دنبال او می‌آیند. از آنها پرسید: «به دنبال چه می‌گردید؟» آنها گفتند: «ربی (یعنی ای استاد) منزل تو کجا است؟»
^{۳۹} او به ایشان گفت: «بیایید و ببینید.» پس آن دو نفر رفتند و دیدند کجا منزل دارد و بقیه روز را پیش او ماندند زیرا تقریباً ساعت چهار بعد از ظهر بود.

خود شمعون را پیدا کرد و به او گفت: « ما مسیح یعنی تدهین شده را یافته ایم. »^{۴۲} پس وقتی اندریاس، شمعون را نزد عیسی برد، عیسی به شمعون نگاه کرد و گفت: « تو شمعون پسر یونا هستی، ولی بعد از این کیفا (یا پطرس بمعنی سنگین) نامیده می‌شوی. »

فیلیس و نتائیل

^{۴۳} روز بعد، وقتی عیسی می‌خواست به جلیل برود، فیلیس را یافته به او گفت: « به دنبال من بیا. »^{۴۴} فیلیس مانند اندریاس و پطرس اهل بیت صیدا بود.^{۴۵} فیلیس هم رفت و نتائیل را پیدا کرد و به او گفت: « ما آن کسی را که موسی در تورات ذکر کرده و پیامبران درباره او سخن گفته‌اند پیدا کرده‌ایم - او عیسی پسر یوسف و از اهالی ناصره است. »^{۴۶} نتائیل به او گفت: « آیا می‌شود که از ناصره چیز خوبی بیرون بیاید؟ » فیلیس جواب داد: « بیا و بین. »^{۴۷} وقتی عیسی نتائیل را دید که به طرف او می‌آید گفت: « این است یک اسرائیلی واقعی که در او مکاری وجود ندارد. »^{۴۸} نتائیل پرسید: « مرا از کجا می‌شناسی؟ » عیسی جواب داد: « پیش از آنکه فیلیس تو را صدا کند، وقتی زیر درخت انجیر بودی، من تو را دیدم. »^{۴۹} نتائیل گفت: « ای استاد، تو پسر خدا هستی! تو پادشاه اسرائیل می‌باشی! »^{۵۰} عیسی در جواب گفت: « آیا فقط به علت این که به تو گفتم تو را زیر درخت انجیر دیدم ایمان آوردی؟ بعد از این کارهای بزرگتری خواهی دید. »^{۵۱} آنگاه به او گفت: « یقین بدانید که شما آسمان را باز و فرشتگان خدا را در حالیکه بر پسر انسان بالا و پایان می‌شوید خواهید دید. »

فصل دوم



عیسی در آنجا حضور داشت. ^۲ عیسی و شاگردانش نیز به عروسی دعوت شده بودند. ^۳ وقتی شراب تمام شد مادر عیسی به او گفت: «آنها دیگر شراب ندارند.» ^۴ عیسی جواب داد: «این به من مربوط است یا به تو؟ وقت من هنوز نرسیده است.» ^۵ مادرش به نوکران گفت: «هر چه به شما بگوید انجام دهید.»

^۶ در آنجا شش آفتابه سنگی وجود داشت که هر یک تقریباً هشتاد لیتر گنجایش داشت و برای انجام مراسم وضو یهود به کار می‌رفت. ^۷ عیسی به نوکران گفت: «آفتابه‌ها را از آب پر کنید.» آنها را لبالب پر کردند. ^۸ آنگاه عیسی گفت: «اکنون کمی از آنها نزد رئیس مجلس ببرید.» و آنها چنین کردند. ^۹ رئیس مجلس که نمی‌دانست آنها از کجا آورده بودند، آبی را که به شراب تبدیل شده بود چشید، اما خدمتکارانی که آب را از چاه کشیده بودند از جریان اطلاع داشتند. پس رئیس مجلس داماد را صدا کرد ^{۱۰} و به او گفت: «همه، بهترین شراب را اول به مهمانان می‌دهند و وقتی سرشان گرم شد آن وقت شراب پست‌تر را می‌آورند اما تو بهترین شراب را تا این ساعت نگاه داشته‌ای!»

^{۱۱} این معجزه، که در قانای جلیل انجام شد، اولین معجزه عیسی بود و او بوسیله آن جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند. ^{۱۲} بعد از آن عیسی همراه مادر، برادران و شاگردان خود به کپرناحوم رفت و چند روزی در آنجا ماندند.

رفتن عیسی به خانه خدا

(همچنین در متی ۱۲: ۱۳-۱۳ و مرقس ۱۱: ۱۵-۱۷ و لوقا ۱۹: ۴۵-۴۶)

^{۱۳} همان، عند بسسه لهدد نژدیک بود عیسی به او شلم رفت.

از ریسمان قمچین ساخت و همه آنان را با گوسفندان و گاوان از خانه خدا بیرون راند و سکه‌های صرافان را دور ریخت و میزهای آنها را چیه کرد. ^{۱۶} «آنگاه به کبوتر فروشان گفت: «اینها را از اینجا بیرون ببرید. خانه پدر مرا به بازار تبدیل نکنید.» ^{۱۷} شاگردان عیسی به خاطر آوردند که نوشته شده است: «آتش غیرت نسبت به خانه تو در من شعله‌ور است.» ^{۱۸} پس یهودیان از او پرسیدند: «چه معجزه‌ای می‌کنی که نشان بدهد حق داری این کارها را انجام دهی؟» ^{۱۹} عیسی در جواب گفت: «این خانه خدا را ویران کنید و من آنرا در سه روز آباد خواهم کرد.» ^{۲۰} یهودیان گفتند: «ساختن این خانه خدا چهل و شش سال طول کشیده است. تو چطور می‌توانی آنرا در سه روز بنا کنی؟» ^{۲۱} اما خانه خدا که عیسی از آن سخن می‌گفت بدن خودش بود. ^{۲۲} پس از رستاخیز او از مردگان، شاگردانش به یاد آوردند که این را گفته بود و به کلام خدا و سخنان عیسی ایمان آوردند.

عیسی همه را می‌شناسد

^{۲۳} در آن روزها که عیسی برای عید پسیسه در اورشلیم بود اشخاص بسیاری که معجزات او را دیدند، به نام او ایمان آوردند ^{۲۴} اما عیسی به آنان اعتماد نکرد، چون همه را خوب می‌شناخت ^{۲۵} و لازم نبود کسی درباره انسان چیزی به او بگوید زیرا او به خوبی می‌دانست که در باطن انسان چیست.

فصل سوم

عیسی و نيقوديموس

^۱ یک نفر از پیروان فرقه فریسی به نام نيقوديموس که از



هیچکس نمی‌تواند معجزاتی را که تو می‌کنی انجام دهد مگر آنکه خدا با او باشد. «^۲ عیسی جواب داد: «بی‌یقین بدان تا شخص از نو تولد نیابد نمی‌تواند دولت خدا را ببیند.»^۴ نیکودیموس گفت: «چطور ممکن است شخص سالخورده‌ای از نو متولد شود؟ آیا می‌تواند باز به رحم مادر خود برگردد و دوباره تولد یابد؟»^۵ عیسی جواب داد: «بی‌یقین بدان که هیچکس نمی‌تواند داخل دولت خدا شود مگر آنکه از آب و روح تولد یابد.»^۶ آنچه از جسم تولد بیابد جسم است و آنچه از روح متولد گردد روح است.^۷ تعجب نکن که به تو می‌گویم همه باید دوباره متولد شوند.^۸ باد هر جا که بخواهد می‌وزد. صدای آن را می‌شنوی اما نمی‌دانی از کجا می‌آید یا به کجا می‌رود. حالت کسی هم که از روح خدا متولد می‌شود همین‌طور است.»^۹ نیکودیموس در جواب گفت: «این‌چطور ممکن است؟»^{۱۰} عیسی گفت: «آیا تو که یک معلم بزرگ اسرائیل هستی این چیزها را نمی‌دانی؟»^{۱۱} بی‌یقین بدان که ما از آنچه می‌دانیم سخن می‌گوئیم و به آنچه دیده‌ایم شهادت می‌دهیم، ولی شما شهادت ما را قبول نمی‌کنید.»^{۱۲} وقتی درباره‌ی امور زمینی سخن می‌گویم و آنرا باور نمی‌کنید، اگر درباره‌ی امور آسمانی سخن بگویم چگونه باور خواهید کرد؟^{۱۳} کسی هرگز به آسمان بالا نرفت مگر آنکس که از آسمان پائین آمد، یعنی پسر انسان که جایش در آسمان است.^{۱۴} همان‌طوریکه موسی در بیابان مار برنجی را بر بالای چوبی قرار داد، پسر انسان هم باید بلند کرده شود^{۱۵} تا هر کس به او ایمان بیاورد صاحب زندگی ابدی گردد.^{۱۶} زیرا خدا به دنیا آنقدر محبت

به دنیا نفرستاد که از دنیا باز خواست کند بلکه تا آن را نجات بخشد.^{۱۸} هر کس به او ایمان بیاورد از او باز خواست نمی‌شود اما کسی که به او ایمان نیاورد زیر حکم باقی می‌ماند، زیرا به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده است.^{۱۹} حکم باز خواست این است که نور به دنیا آمد ولی مردم به علت اعمال شرارت آمیز خود تاریکی را از نور بهتر دانستند،^{۲۰} زیرا کسی که مرتکب کارهای بد می‌شود از نور نفرت دارد و از آن دوری می‌جوید مبادا اعمالش مورد ملامت واقع شود.^{۲۱} اما شخص نیکو کار به سوی نور می‌آید تا روشن شود که اعمالش در خدا ترسی انجام شده است.»

عیسی و یحیی

^{۲۲} بعد از آن عیسی با شاگردان خود به سرزمین یهودیه رفت و در آنجا مدتی با آنها مانده مردم را غوطه می‌کرد،^{۲۳} یحیی نیز در عینون، نزدیک سالیم، به غوطه کردن مردم مشغول بود. در آن ناحیه آب فراوان بود و مردم برای غوطه می‌آمدند،^{۲۴} زیرا یحیی هنوز به زندان نیفتاده بود.

^{۲۵} بین شاگردان یحیی و یکنفر یهودی مباحثه‌ای در مورد مسئله طهارت پیدا شد.^{۲۶} پس آنها نزد یحیی آمده به او گفتند: «ای استاد، آن کسی که در آن طرف اردن با تو بود و تو در باره او شهادت دادی، در اینجا به غوطه کردن مردم مشغول است و همه پیش او می‌روند.»^{۲۷} یحیی در جواب گفت: «انسان نمی‌تواند چیزی جز آنچه خدا به او می‌بخشد بدست آورد.»^{۲۸} شما خود



کامل شده است. ^{۳۰} او باید ترقی کند و من باید از نظر بیفتم.

کسی که از آسمان می آید

^{۳۱} کسی که از بالا می آید مافوق همه است و کسی که متعلق به این دنیای خاکی باشد آدمی است زسینی و درباره امور دنیوی سخن می گوید. آن کسی که از آسمان می آید از همه بالاتر است ^{۳۲} و به آنچه دیده و شنیده است شهادت می دهد اما هیچکس شهادت او را قبول نمی کند. ^{۳۳} هر که شهادت او را بپذیرد صداقت و راستی خدا را تصدیق کرده است. ^{۳۴} کسی که از طرف خدا فرستاده شده است کلام خدا را بیان می کند زیرا خدا روح خود را بی حد و اندازه به او عطا می فرماید. ^{۳۵} پدر به پسر محبت دارد و همه چیز را به او سپرده است. ^{۳۶} آن کسی که به پسر ایمان بیاورد زندگی ابدی دارد اما کسی که از پسر اطاعت نکند زندگی را نخواهد دید بلکه همیشه مورد غضب خدا می باشد.

فصل چهارم

عیسی و زن سامری

^۱ وقتی خداوند فهمید که فریسیان شنیده اند که او بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده و آنها را غوطه می کند ^۲ (هر چند شاگردان عیسی غوطه می کردند نه خود او)، ^۳ یهودیه را ترک کرد و به جلیل برگشت ^۴ ولی لازم بود از سامره عبور کند. ^۵ او به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک مزرعه ای که یعقوب به پسر خود



آب به من بده.»^۸ زیرا شاگردانش برای خرید غذا به شهر رفته بودند. ^۹ زن سامری گفت: «چطور تو که یک یهودی هستی از من که یک زن سامری هستم آب می‌خواهی؟» او اینرا گفت چون یهودیان با سامریان نشست و برخاست نمی‌کنند. ^{۱۰} عیسی به او جواب داد: «اگر می‌دانستی بخشش خدا چیست و کیست که از تو آب می‌خواهد، حتماً از او خواهش می‌کردی و او به تو آب زنده عطا می‌کرد.»
^{۱۱} زن گفت: «ای آقا، دلو نداری و این چاه عمیق است. از کجا آب زنده داری؟» ^{۱۲} آیا تو از جد ما یعقوب بزرگتر هستی که این چاه را به ما بخشید و خود او و پسران و گله‌اش از آن نوشیدند؟»
^{۱۳} عیسی گفت: «هر که از این آب بنوشد باز تشنه خواهد شد»^{۱۴} اما هر کس از آبی که من می‌بخشم بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد زیرا آن آبی که به او می‌دهم در باطن او به چشمه‌ای تبدیل خواهد شد که تا زندگی ابدی خواهد جوشید.» ^{۱۵} زن گفت: «ای آقا، آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نشوم و برای کشیدن آب به این جا نیایم.»

^{۱۶} عیسی به او فرمود: «برو شوهرت را صدا کن و به اینجا برگرد.» ^{۱۷} زن جواب داد: «شوهر ندارم.» عیسی گفت: «راست می‌گوئی که شوهر نداری،^{۱۸} زیرا تو پنج شوهر داشته‌ای و آن مردی هم که اکنون با تو زندگی می‌کند شوهر تو نیست. آنچه گفتمی درست است.» ^{۱۹} زن گفت: «ای آقا، می‌بینم که تو پیغمبر هستی.»^{۲۰} پدران ما در روی این کوه عبادت می‌کردند اما شما یهودیان می‌گوئید باید خدا را در اورشلیم عبادت کرد.» ^{۲۱} عیسی گفت: «ای زن، باور کن زمانی خواهد آمد که پدر را نه بر روی این کوه پرستش خواهید کرد و نه در اورشلیم.» ^{۲۲} شما سامریان آن چه را



رستگاری بوسیله قوم یهود می‌آید. ^{۲۲} اما زمانی می‌آید. و این زمان هم اکنون شروع شده است. که پرستندگان حقیقی، پدر را با روح و راستی عبادت خواهند کرد، زیرا پدر طالب این گونه پرستندگان می‌باشد. ^{۲۴} خدا روح است و هر که او را می‌پرستد باید با روح و راستی عبادت نماید. ^{۲۵} زن گفت: «من می‌دانم که مسیح خواهد آمد و هر وقت بیاید همه چیز را بما خواهد گفت.» ^{۲۶} عیسی گفت: «من که با تو صحبت می‌کنم همان هستم.»

^{۲۷} در همان موقع شاگردان عیسی برگشتند و چون او را دیدند که با یک زن سخن می‌گوید تعجب کردند ولی هیچ کس نپرسید: «چی می‌خواهی؟» و یا «چرا با او سخن می‌گوئی؟» ^{۲۸} زن کوزه خود را به زمین گذاشت و به شهر رفت و به مردم گفت: ^{۲۹} «بیائید و مردی را ببینید که آنچه تا بحال کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟» ^{۳۰} پس مردم از شهر خارج شده پیش عیسی می‌رفتند.

^{۳۱} در این وقت شاگردان از عیسی خواهش کرده گفتند: «ای استاد، چیزی بخور.» ^{۳۲} اما او گفت: «من غذائی برای خوردن دارم که شما از آن بی‌خبر هستید.» ^{۳۳} پس شاگردان از یکدیگر پرسیدند: «آیا کسی برای او غذا آورده است؟» ^{۳۴} عیسی به ایشان گفت: «غذای من این است که اراده کسی را که مرا فرستاده است بجا آورم و کارهای او را انجام دهم.» ^{۳۵} مگر شما نمی‌گوئید هنوز چهار ماه به موسم درو مانده است؟ توجه کنید، به شما می‌گویم به کشتزارها نگاه کنید و ببینید که حالا برای درو آماده هستند. ^{۳۶} دروگر مزد خود را می‌گیرد و ثمر را برای



یکی می‌کارد و دیگری درو می‌کند. ^{۳۸} من شما را فرستادم تا محصولی را درو کنید که برای آن زحمت نکشیده‌اید. دیگران برای آن زحمت کشیدند و شما از نتایج کار ایشان استفاده می‌برید. »

^{۳۹} به خاطر شهادت آن زن که گفته بود: «آنچه تا به حال کرده بودم به من گفت»، در آن شهر عدهٔ زیادی از سامریان به عیسی ایمان آوردند. ^{۴۰} وقتی سامریان نزد عیسی آمدند از او خواهش کردند که پیش آنها بماند. پس عیسی دو روز در آنجا ماند ^{۴۱} و عدهٔ زیادی نیز به خاطر سخنان او ایمان آوردند. ^{۴۲} و به آن زن گفتند: «حالا دیگر به خاطر سخن تو نیست که ما ایمان داریم زیرا ما خود سخنان او را شنیده‌ایم و می‌دانیم که او در حقیقت نجات دهندهٔ عالم است.»

شفای پسر مأمور دولت

^{۴۳} پس از دو روز، عیسی آنجا را ترک کرد و به طرف جلیل رفت. ^{۴۴} زیرا خود عیسی فرموده بود که پیامبر در دیار خود احترامی ندارد، ^{۴۵} اما وقتی به جلیل وارد شد مردم از او استقبال کردند زیرا آنچه را که در اورشلیم انجام داده بود دیده بودند، چون آنها هم در ایام عید در اورشلیم بودند.

^{۴۶} عیسی بار دیگر به قانای جلیل، جائیکه آب را به شراب تبدیل کرده بود، رفت. یکی از مأمورین دولت در آنجا بود که پسرش در کپرناحوم بیمار و بستری بود. ^{۴۷} وقتی شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است نزد او آمد و خواهش کرد به کپرناحوم برود و پسرش را که در آستانهٔ مرگ بود شفا بخشد. ^{۴۸} عیسی



پسر من بمیرد بیا. «^{۱۰} آنگاه عیسی گفت: « برو، پسرت زنده خواهد ماند. » آن مرد با ایمان به سخن عیسی بطرف منزل رفت. ^{۱۱} او هنوز به خانه نرسیده بود که نوکرانش در بین راه او را دیدند و به او مژده دادند: « پسرت زنده و تندرست است. » ^{۱۲} او پرسید: « در چه ساعتی حالش خوب شد؟ » گفتند: « دیروز در ساعت یک بعد از ظهر تب او قطع شد. » ^{۱۳} پدر فهمید که این درست همان ساعتی است که عیسی به او گفته بود: « پسرت زنده خواهد ماند. » پس او و تمام اهل خانه‌اش ایمان آوردند.

^{۱۴} این دومین معجزه‌ای بود که عیسی پس از آنکه از یهودیه به جلیل آمد انجام داد.

فصل پنجم

شفای شل

^۱ بعد از آن عیسی برای یکی از عیدهای یهود به اورشلیم رفت. ^۲ در اورشلیم نزدیک دروازه‌ای معروف به دروازه گوسفند حوضی با پنج رواق وجود دارد که به زبان عبرانی آنرا بیت حسدا می‌گویند. ^۳ در آنجا عده زیادی از بیماران، نابینایان لنگان و شلان دراز کشیده و منتظر حرکت آب بودند ^۴ زیرا هر چند وقت یکبار فرشته خداوند به حوض داخل می‌شد و آب را به حرکت در می‌آورد و اولین بیماری که بعد از حرکت آب به حوض داخل می‌گردید از هر مرضی که داشت شفا می‌یافت. ^۵ در میان آنها مردی دیده می‌شد که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود. ^۶ وقتی عیسی او را در آنجا خوابیده دید و دانست که مدت زیادی است که بیمار می‌باشد، از او پرسید: « آیا می‌خواهی خوب و سالم شوی؟ » ^۷ آن سریش



می‌کنم شخص دیگری پیش از من داخل می‌شود . « ^۸ عیسی به او گفت : « بر خیز ، بسترت را بردار و برو . » ^۹ آن مرد فوراً شفا یافت و بستر خود را برداشت و براه افتاد .

آن روز ، روز هفتم بود . ^{۱۰} به همین علت یهودیان به سردی که شفا یافته بود گفتند : « امروز روز هفتم است ، تو اجازه نداری بستر خود را ببری . » ^{۱۱} او در جواب ایشان گفت : « آن کسی که مرا شفا داد بمن گفت : بسترت را بردار و برو . » ^{۱۲} از او پرسیدند : « کی به تو گفت : بسترت را بردار و برو ؟ » ^{۱۳} ولی آن سردی که شفا یافته بود او را نمی‌شناخت زیرا آن محل پر از جمعیت بود و عیسی از آنجا رفته بود .

^{۱۴} بعد از این جریان ، عیسی او را در خانه خدا یافته به او گفت : « اکنون که شفا یافته‌ای دیگر گناه نکن مبادا به حال بدتری دچار شوی . » ^{۱۵} آن مرد رفت و به یهودیان گفت : « کسی که مرا شفا داد عیسی است . »

^{۱۶} چون عیسی در روز هفتم این کارها را می‌کرد ، یهودیان به زجر او پرداختند ^{۱۷} اما عیسی به آنان گفت : « پدرم هنوز کار می‌کند و من هم کار می‌کنم . » ^{۱۸} پس از این سبب ، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند چون او نه تنها روز هفتم را می‌شکست بلکه خدا را پدر خود می‌خواند و بدین‌طریق خود را با خدا برابر می‌ساخت .

اختیارات فرزند

^{۱۹} عیسی در جواب آنان گفت : « بی‌یقین بدانید که پسر نمی‌تواند



از این هم به او نشان خواهد داد تا شما تعجب کنید ،^{۲۱} زیرا همان طور که پدر مردگان را زنده می کند و به آنها زندگی می بخشد ، پسر هم هر که را بخواهد زنده می کند .^{۲۲} پدر بر هیچ کس داوری نمی کند ، او تمام داوری را به پسر سپرده است ،^{۲۳} تا آنکه همه ، همانطور که پدر را احترام می کنند ، پسر را نیز احترام نمایند . کسی که به پسر بی حرمتی کند ، به پدر که او را فرستاده است بی حرمتی کرده است .

^{۲۴} یقین بدانید ، هر که سخنان مرا بشنود و به کسی که مرا فرستاده است ایمان آورد زندگی ابدی دارد و هرگز ملامت نخواهد شد بلکه از مرگ گذشته و به زندگی رسیده است .^{۲۵} یقین بدانید که زمانی خواهد آمد ، و در واقع آن زمان شروع شده است ، که مردگان صدای پسر خدا را خواهند شنید و هر که بشنود زنده خواهد شد ،^{۲۶} زیرا همان طور که پدر سرچشمه زندگی است ، به پسر هم این قدرت را بخشیده است تا سرچشمه زندگی باشد .^{۲۷} و به او اختیار داده است که داوری نماید زیرا پسر انسان است .^{۲۸} از این تعجب نکنید زیرا زمانی خواهد آمد که همه مردگان صدای او را خواهند شنید^{۲۹} و از قبرهای خود بیرون خواهند آمد - نیکوکاران برای حیات خواهند برخاست و بدکاران برای باز خواست .

شهادت به عیسی

^{۳۰} من از خود نمی توانم کاری انجام دهم بلکه مطابق آنچه که می شنوم قضاوت می کنم و قضاوت من عادلانه است زیرا در پی انجام خواسته های خودم نیستم بلکه انجام اراده پدری که مرا فرستاده است .
^{۳۱} آنگاه من در راه خودم شهادت ندهم شهادت من اعتباری



پیش یحیی فرستادید و او به حقیقت شهادت داد.^{۳۴} من به شهادت انسان نیازی ندارم بلکه به خاطر نجات شما این سخنان را می‌گویم. ^{۳۵} یحیی مانند چراغی بود که می‌سوخت و می‌درخشید و شما می‌خواستید برای مدتی در نور او شادمانی کنید.^{۳۶} اما من شاهدهی بزرگتر از یحیی دارم: کارهائی که پدر به من سپرده است تا انجام دهم بر این حقیقت شهادت می‌دهند که پدر مرا فرستاده است.^{۳۷} پدری که مرا فرستاد خودش بر من شهادت داده است. شما هر گز نه او را دیده‌اید و نه صدایش را شنیده‌اید^{۳۸} و کلام او در دلهای شما جائی ندارد زیرا به آن کسی که فرستاده است ایمان نمی‌آورید. ^{۳۹} نوشته‌ها را مطالعه می‌نمائید چون خیال می‌کنید که در آنها زندگی ابدی خواهید یافت در حالیکه آنها دربارهٔ من شهادت می‌دهد، ^{۴۰} شما نمی‌خواهید پیش من بیایید تا حیات بیابید.

^{۴۱} من از مردم توقع احترام ندارم.^{۴۲} من شما را می‌شناسم و می‌دانم که خدا را از دل دوست ندارید.^{۴۳} من به نام پدر خود آمده‌ام و شما مرا نمی‌پذیرید، ولی اگر کسی خودسرانه بیاید از او استقبال خواهید کرد.^{۴۴} شما که طالب احترام از یکدیگر هستید و به عزت و احترامی که از جانب خدای یکتا می‌آید توجه ندارید، چگونه می‌توانید ایمان بیاورید؟^{۴۵} گمان نکنید که من در پیشگاه پدر، شما را ملامت خواهم ساخت، کسی دیگر، یعنی همان موسی که به او امیدوار هستید، شما را ملامت می‌نماید.^{۴۶} اگر شما به موسی ایمان



فصل ششم

غذا دادن به پنجهزار نفر

(همچنین در متی ۱۴: ۱۳-۲۱ و سرقس ۶: ۳۰-۴۴ و لوقا ۹: ۱۰-۱۷)

۱ بعد از این عیسی به طرف دیگر دریای جلیل که دریای طبریه است رفت^۲ و عده زیادی، که معجزات او را در شفا دادن بیماران دیده بودند، به دنبال او رفتند. ۳ آنگاه عیسی به بالای کوهی رفت و با شاگردان خود در آنجا نشست. ۴ ایام عید پیسه یهودیان نزدیک بود. ۵ وقتی عیسی به چهار طرف دیده عده زیادی را دید که به طرف او می‌آیند، از فیلیپس پرسید: «از کجا باید نان بخریم تا اینها بخورند؟» ۶ عیسی این را از روی امتحان به او گفت زیرا خود او می‌دانست چه باید بکند. ۷ فیلیپس جواب داد: «دو صد سکه نقره نان هم کافی نیست که هر یک از آنها کمی بخورد.» ۸ یکی از شاگردانش به نام اندریاس که برادر شمعون پطرس بود به او گفت: «پسری در اینجا هست که پنج نان جو و دو ماهی دارد ولی آن برای این عده چه می‌شود؟» ۹ عیسی گفت: «مردم را بنشانید.» در آنجا سبزه بستار بود، پس مردم که تقریباً پنج هزار مرد بودند نشستند. ۱۰ آنگاه عیسی نانها را برداشته خدا را شکر کرد و در میان مردم که بر روی زمین نشسته بودند تقسیم نمود. ماهیها را نیز همینطور هر قدر خواستند تقسیم کرد. ۱۱ وقتی همه سیر شدند، به شاگردان گفت: «توته‌های نان را جمع کنید تا چیزی تلف نشود.» ۱۲ پس شاگردان آنها را جمع کردند و دوازده سبد از توته‌های باقی مانده آن پنج نان جو پر نمودند.

۱۴ وقت مردم از معجزه عیسی را دیدند گفتند: «در حقیقت



سازند ، از آنها جدا شد و تنها به کوهستان رفت .

راه رفتن بر روی آب

(همچنین در متی ۱۴: ۲۲-۳۳ و مرقس ۶: ۴۵-۵۲)

۱۶ در وقت غروب شاگردان به طرف دریا رفتند ۱۷ و سوار کشتی شده به آنطرف دریا به سوی کپرناحوم حرکت کردند . هوا تاریک شده بود و عیسی هنوز پیش ایشان بر نگشته بود . ۱۸ باد شدیدی شروع به وزیدن کرد و دریا طوفانی شد . ۱۹ وقتی تقریباً یک فرسنگ پیش رفتند عیسی را دیدند که بر روی آب قدم می‌زند و به طرف کشتی می‌آید . آنها ترسیدند . ۲۰ اما عیسی به آنها گفت : « من هستم ، نترسید . » ۲۱ می‌خواستند او را بداخل کشتی بیاورند ، ولی کشتی بزودی به مقصد رسید .

در جستجوی عیسی

۲۲ روز بعد مردمی که در طرف دیگر دریا ایستاده بودند دیدند که ، بجز همان کشتی که شاگردان سوار شده بودند ، کشتی دیگری در آنجا نبود و عیسی هم سوار آن نشده بود بلکه شاگردان بدون عیسی رفته بودند . ۲۳ ولی کشتی‌های دیگری از طبریه به نزدیکی همان محلی که خداوند نائها را برکت داده بود و مردم خورده بودند رسیدند . ۲۴ وقتی مردم دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند ، سوار این کشتی‌ها شده در جستجوی عیسی به کپرناحوم رفتند .

نان زندگی

۲۵ همینکه او را در آن طرف دریا پیدا کردند به او گفتند : « ای استاد ، کی به اینجا آمدی ؟ » ۲۶ عیسی جواب داد : « بیقین بدانید بعلت معجزاتم ، که دیده‌اید نیست که به دنبال من آمده‌اید بلکه

خوراکی که پسر انسان به شما خواهد داد، زیرا که پدر او را تأیید کرده است.»^{۲۸} آنها از او پرسیدند: «وظیفه ما چیست؟ چطور می‌توانیم کارهایی را که خدا از ما می‌خواهد انجام دهیم؟»^{۲۹} عیسی به ایشان جواب داد: «آن کاری که خدا از شما می‌خواهد این است که به کسی که او فرستاده است ایمان بیاورید.»^{۳۰} آنها گفتند: «چه معجزه‌ای نشان می‌دهی تا به تو ایمان بیاوریم؟ چه می‌کنی؟»^{۳۱} پدران ما در بیابان نان منه را خوردند و چنانکه نوشته شده است: «او از آسمان به آنها نان عطا فرمود تا بخورند.»^{۳۲} عیسی به آنان گفت: «بیقین بدانید آن سوسی نبود که از آسمان به شما نان داد بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما عطا می‌کند،^{۳۳} زیرا نان خدا آن است که از آسمان نازل شده به دنیا زندگی می‌بخشد.»^{۳۴} به او گفتند: «ای آقا، همیشه این نان را به ما بده.»^{۳۵} عیسی به آنها گفت: «من نان زندگی هستم، هر که نزد من بیاید هرگز گرسنه نخواهد شد و هر که بمن ایمان بیاورد هرگز تشنه نخواهد گردید.

^{۳۶} اما چنانکه گفتم شما با اینکه مرا دیدید ایمان نمی‌آورید.
^{۳۷} همه کسانی که پدر به من می‌بخشد به سوی من خواهند آمد و کسی را که پیش من می‌آید بیرون نخواهم کرد.^{۳۸} من از آسمان به زمین آمده‌ام نه بخاطر آنکه اراده خود را به عمل آورم بلکه اراده کسی را که مرا فرستاده است^{۳۹} و اراده او این است که من از همه کسانی که او به من داده است حتی یکنفر را هم از دست ندهم بلکه در روز آخرت آنها را زنده کنم.^{۴۰} زیرا خواست پدر من اینست که هر کس پسر را می‌بیند و به او ایمان می‌آورد صاحب زندگی ابدی گردد و من او را در روز آخرت زنده خواهم کرد.»

۴۲ آنها گفتند: « آیا این مرد عیسی، پسر یوسف، نیست که ما پدر و مادر او را نمی‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید: من از آسمان آمده‌ام. » ۴۳ عیسی در جواب گفت: « این قدر شکایت نکنید. ۴۴ هیچکس نمی‌تواند نزد من بیاید مگر اینکه پدری که مرا فرستاد او را بطرف من جذب نماید و من او را در روز آخرت زنده خواهم ساخت. ۴۵ در کتب پیامبران نوشته شده است: همه از خدا تعلیم خواهند یافت. بنابراین هر کس صدای پدر را شنیده و از او تعلیم گرفته باشد، نزد من می‌آید. ۴۶ البته هیچ کس پدر را ندیده است. فقط کسی که از جانب خدا آمده پدر را دیده است. ۴۷ یقین بدانید کسی که به من ایمان می‌آورد زندگی ابدی دارد. ۴۸ من نان زندگی هستم. ۴۹ پدران شما در بیابان نان منه را خوردند ولی مردند. ۵۰ اما من در باره نانی صحبت می‌کنم که از آسمان نازل شده است و اگر کسی از آن بخورد هرگز نمی‌میرد. ۵۱ من آن نان زنده هستم که از آسمان آمده است. هر که این نان را بخورد تا ابد زنده خواهد ماند و نانی که من خواهم داد بدن خودم می‌باشد که آن را به خاطر زندگی دنیا می‌دهم. »

۵۲ یهودیان با یکدیگر به مشاجره پرداختند و می‌گفتند: « چگونه این شخص می‌تواند بدن خود را به ما بدهد تا بخوریم؟ » ۵۳ عیسی جواب داد: « یقین بدانید اگر بدن پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید در خود زندگی ندارید. ۵۴ هر که بدن مرا بخورد و خون مرا بنوشد، زندگی ابدی دارد و من در روز آخرت او را زنده خواهم ساخت. ۵۵ زیرا جسم من خوراک حقیقی و خون من

مرا فرستاد و من بوسیله پدر زنده هستم ، هر که مرا بخورد بوسیله من زنده خواهد ماند .

« این نانی که از آسمان نازل شده مانند نانی نیست که پدران شما خوردند و مردند . زیرا هر که از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند . »^۸ این چیزها را عیسی هنگامیکه در کنیسه‌ای در کپرناحوم تعلیم می‌داد فرمود .

سخنان حیات جاودانی

« بسیاری از پیروانش هنگامیکه این را شنیدند گفتند : « این سخن سخت است ، کی می‌تواند به آن گوش دهد ؟ »^۹ وقتی عیسی احساس کرد که پیروانش از این موضوع شکایت می‌کنند ، به آنها گفت : « آیا این مطلب باعث لغزش شما شد ؟ »^{۱۰} پس اگر پسر انسان را ببینید که به مکان اول خود صعود می‌کند چه خواهید کرد ؟^{۱۱} روح است که زندگی می‌بخشد ولی جسم فایده‌ای ندارد . سخنانی که بشما می‌گویم روح و زندگی است^{۱۲} ولی بعضی از شما ایمان ندارند . « زیرا عیسی از ابتدا کسانی را که ایمان نداشتند و همچنین آن کسی را که بعداً او را تسلیم کرد می‌شناخت . »^{۱۳} پس گفت : « به همین دلیل به شما گفتم که هیچکس نمی‌تواند نزد من بیاید مگر آنکه پدر من این فیض را به او عطا کرده باشد . »

« از آن بعد بسیاری از پیروان او برگشتند و دیگر با او همراهی نکردند . »^{۱۴} آنوقت عیسی از دوازده حواری پرسید : « آیا شما هم می‌خواهید مرا ترک کنید ؟ »^{۱۵} شمعون پطرس در جواب گفت : « ای خداوند ، نزد کم ، برویم ؟ کلمات زندگی ابدی نزد تو است . »^{۱۶} ما ایمان

برنگزیده‌ام؟ در حالیکه یکی از شما شیطان است.»^۱ اینرا دربارهٔ یهودای اسخریوطی پسر شمعون گفت. زیرا او که یکی از آن دوازده حواری بود، قصد داشت عیسی را تسلیم کند.

فصل هفتم

عیسی و برادران او

^۱ بعد از آن عیسی در جلیل مسافرت می‌کرد. او نمی‌خواست در یهودیه باشد چون یهودیان قصد داشتند او را بکشند. ^۲ همین‌که عید یهودیان یعنی عید خیمه‌ها نزدیک شد، ^۳ برادران عیسی به او گفتند: «اینجا را ترک کن و به یهودیه برو تا پیروان تو کارهایی را که می‌کنی ببینند.» ^۴ کسی که می‌خواهد مشهور شود کارهای خود را پنهانی انجام نمی‌دهد، تو که این کارها را می‌کنی بگذار تمام دنیا تو را ببینند.» ^۵ چونکه برادرانش هم به او ایمان نداشتند. ^۶ عیسی به ایشان گفت: «هنوز وقت من نرسیده است، اما برای شما هر وقت مناسب است.» ^۷ دنیا نمی‌تواند از شما متنفر باشد اما از من نفرت دارد، زیرا من دربارهٔ آن شهادت می‌دهم که کارهایش بد است. ^۸ شما برای این عید بروید. من فعلاً نمی‌آیم زیرا هنوز وقت من کاملاً نرسیده است.» ^۹ عیسی این را به آنان گفت و در جلیل ماند.

عیسی در اورشلیم

^{۱۰} بعد از آنکه برادرانش برای عید به اورشلیم رفتند، خود عیسی نیز بانجا رفت ولی نه آشکارا بلکه پنهانی. ^{۱۱} یهودیان در ایام عید به دنبال او می‌گشتند و می‌پرسیدند: «او کجا است؟» ^{۱۲} در میان مردم دربارهٔ او گفتگوی زیادی وجود داشت. بعضی می‌گفتند:

۱۴ در بین عید، عیسی به خانه خدا آمد و به تعلیم دادن پرداخت. ۱۵ یهودیان با تعجب می گفتند: « این شخص که هرگز تعلیم نیافته است چگونه نوشته‌ها را می داند؟ » ۱۶ عیسی در جواب ایشان گفت: « آنچه من تعلیم می دهم از خود من نیست، بلکه از طرف کسی است که مرا فرستاده است: ۱۷ کسی که می خواهد اراده او را انجام دهد، خواهد دانست که تعالیم من از جانب خدا است یا من فقط از خود سخن می گویم. ۱۸ هر که از خود سخن بگوید طالب جاه و جلال برای خود می باشد اما کسی که طالب جلال کسی باشد که او را فرستاده است آدمی است صادق و در او ناراستی نیست. ۱۹ مگر موسی شریعت را به شما نداد - شریعتی که هیچ یک از شما آن را عمل نمی کند؟ چرا می خواهید مرا بکشید؟ » ۲۰ مردم در جواب گفتند: « تو دیوانه هستی. کی می خواهد تو را بکشد؟ » ۲۱ عیسی جواب داد: « من یک کار کردم و همه شما از آن تعجب کردید. ۲۲ موسی حکم مربوط به سنت را به شما داد (هر چند از موسی شروع نشد بلکه از اجداد قوم) و شما در روز هفته پسران خود را سنت می کنید. ۲۳ پس اگر پسران خود را در روز هفته سنت می کنید تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا به این دلیل که من در روز هفته به یک انسان سلامتی کامل بخشیدم بر من خشمگین شده اید؟ ۲۴ از روی ظاهر قضاوت نکنید بلکه در قضاوتهای خود با انصاف باشید. »

آیا او مسیح است؟

۲۵ پس بعضی از مردم اورشلیم گفتند: « آیا این همان کسی نیست که می خواهند او را بکشند؟ » ۲۶ ببینید، او در اینجا به طور آشکار محبت می کند و آنها حیرت زده اند. گفتند: آیا حکم آنان

کند هیچکس نخواهد دانست که او اهل کجاست .»

^{۲۸} از این رو وقتی عیسی در خانه خدا تعلیم می‌داد با صدای بلند گفت : « شما مرا می‌شناسید و می‌دانید که اهل کجا هستم . ولی من به دلخواه خود نیامده‌ام زیرا کسی که مرا فرستاده است حق است و شما او را نمی‌شناسید . » ^{۲۹} اما من او را می‌شناسم زیرا از جانب او آمده‌ام و او مرا فرستاده است . » ^{۳۰} در این وقت آنها خواستند او را دستگیر کنند ، اما هیچکس دست به طرف او دراز نکرد زیرا وقت او هنوز نرسیده بود . ^{۳۱} ولی عده زیادی به او ایمان آوردند و می‌گفتند : « آیا وقتی مسیح ظهور کند از این شخص بیشتر معجزه می‌نماید ؟ »

کوشش برای توقیف عیسی

^{۳۲} فریسیان آنچه را که مردم درباره او بطور پنهانی می‌گفتند شنیدند . پس آنها و سیدان کلان نگهبانی را فرستادند تا عیسی را توقیف کنند . ^{۳۳} آنگاه عیسی گفت : « فقط مدت کوتاهی با شما خواهم بود و بعد به نزد کسی که مرا فرستاده است خواهم رفت . » ^{۳۴} شما به دنبال من خواهید گشت اما مرا نخواهید یافت و به جایی که من خواهم بود شما نمی‌توانید بیایید . » ^{۳۵} پس یهودیان به یکدیگر گفتند : « کجا می‌خواهد برود که ما نتوانیم او را پیدا کنیم ؟ آیا می‌خواهد پیش کسانی برود که در میان یونانیان پراکنده هستند و به یونانیان تعلیم دهد ؟ » ^{۳۶} او می‌گوید : به دنبال من خواهید گشت اما مرا نخواهید یافت و به جاییکه من خواهم بود شما نمی‌توانید بیایید . مقصد او از این حرف چیست ؟ »

نهرهای آب زنده



که به من ایمان بیاورد جاری خواهد گشت.»^{۳۹} این سخنان را درباره روح القدس، که می‌باید به مؤمنین او داده شود، می‌گفت و چون هنوز عیسی جلال نیافته بود روح القدس عطا نشده بود.

دو دستگی در میان جمعیت

^{۴۰} بسیاری از کسانی که این سخن را شنیدند گفتند: «این مرد واقعاً همان پیامبر وعده شده است.»^{۴۱} دیگران گفتند: «او مسیح است.» و عده‌ای هم گفتند: «آیا مسیح از جلیل ظهور می‌کند؟»^{۴۲} مگر کلام خدا نمی‌گوید که مسیح باید از خاندان داود و اهل دهکده داود یعنی بیت لحم باشد؟^{۴۳} به این ترتیب درباره او در میان جمعیت دو دستگی به وجود آمد.^{۴۴} عده‌ای خواستند او را دستگیر کنند، اما هیچ کس به طرف او دست دراز نکرد.

بی‌ایمانی سران یهود

^{۴۵} بعد از آن نگهبانان پیش سیدان کلان و پیروان فرقه فریسی برگشتند. آنها از نگهبانان پرسیدند: «چرا او را نیاوردید؟»^{۴۶} نگهبانان جواب دادند: «تا به حال هیچ کس مانند این مرد سخن نگفته است.»^{۴۷} فریسیان در جواب گفتند: «آیا او شما را هم گمراه کرده است؟»^{۴۸} آیا کسی از رؤسا و فریسیان به او گرویده است؟^{۴۹} و اما این آدم‌هائی که از شریعت بی‌خبرند، خدا زده هستند!^{۵۰} نیکو دیموس، که در شب به دیدن عیسی آمده بود و یکی از آنها بود، از آنها پرسید: «آیا شریعت به ما اجازه می‌دهد سر کسی حکم کنیم بدون آنکه به سخنان او گوش دهیم و بدانیم چه کار کرده است؟»^{۵۱} در جواب به او گفتند: «مگر تو سم جلیلی هستی؟ تحقیق کن و بین که هیچ پیامبری از جلیل ظهور نکرده است.»



رفت.^۲ و صبح وقت باز به خانه خدا آمد و همه مردم به دور او جمع شدند و او نشست و به تعلیم دادن آنان مشغول شد.^۳ در این وقت ملایان و فریسیان زنی را که در حین عمل زنا گرفته بودند پیش او آوردند و میان جمیعت ایستاده کردند^۴ آنان به او گفتند: «ای استاد، این زن را در حین عمل زنا گرفته‌ایم.^۵ موسی در تورات به ما امر کرده است که چنین زنان باید سنگسار شوند. اما تو در این باره چه می‌گویی؟»^۶ آنان از روی استحان این را گفتند تا دلیلی برای تهمت او پیدا کنند. اما عیسی سر بزیر افگند و با انگشت خود روی زمین می‌نوشت،^۷ ولی چون آنان با اصرار به سؤال خود ادامه دادند، عیسی سر خود را بلند کرد و گفت: «آن کسی که در میان شما بیگناه است سنگ اول را به او بزند.»^۸ عیسی باز سر خود را بزیر افگند و بر زمین می‌نوشت.^۹ وقتی آنها این را شنیدند، از پیران شروع کرده یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها با آن زن که در بین ایستاده بود باقی ماند.^{۱۰} عیسی سر خود را بلند کرد و به آن زن گفت: «آنها کجا رفتند؟ کسی تو را ملامت نکرد؟»^{۱۱} زن گفت: «هیچ کس، ای آقا.» عیسی گفت: «من هم تو را ملامت نمی‌کنم، برو و دیگر گناه نکن.»

عیسی نور جهان است

^{۱۲} عیسی باز به مردم گفت: «من نور دنیا هستم، کسی که از من پیروی کند در تاریکی سرگردان نخواهد شد بلکه نور زندگی را خواهد داشت.»

^{۱۳} پیروان فرقه فریسی به او گفتند: «تو درباره خودت شهادت



کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم. ^{۱۵} شما از نظر انسانی قضاوت می‌کنید ولی من درباره هیچکس چنین قضاوت نمی‌کنم. ^{۱۶} اگر قضاوت هم بکنم قضاوت من درست است، چون در این کار تنها نیستم بلکه پدری که مرا فرستاد نیز با من است. ^{۱۷} در شریعت شما هم نوشته شده است که گواهی دو شاهد اعتباری دارد: ^{۱۸} یکی خود من هستم که بر خود شهادت می‌دهم و شاهد دیگر، پدری است که مرا فرستاد. ^{۱۹} به او گفتند: «پدر تو کجا است؟» عیسی جواب داد: «شما نه مرا می‌شناسید و نه پدر مرا. اگر مرا می‌شناختید پدرم را نیز می‌شناختید.» ^{۲۰} عیسی این سخنان را هنگامیکه در بیت‌العمال خانه خدا تعلیم می‌داد گفت و کسی به طرف او دست دراز نکرد، زیرا وقت او هنوز نرسیده بود.

جائیکه من می‌روم شما نمی‌توانید بیایید

^{۲۱} باز عیسی به ایشان گفت: «من می‌روم و شما بدنبال من خواهید گشت ولی در گناهان خود خواهید مرد و به جایی که من می‌روم نمی‌توانید بیایید.» ^{۲۲} یهودیان به یکدیگر گفتند: «وقتی می‌گوید به جائیکه من می‌روم شما نمی‌توانید بیایید، آیا منظورش این است که می‌خواهد خود را بکشد؟» ^{۲۳} عیسی به آنها گفت: «شما به این عالم پائین تعلق دارید و من از عالم بالا آمده‌ام، شما از این جهان هستید ولی من از این جهان نیستم.» ^{۲۴} به این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد. اگر ایمان نیاورید که من او هستم در گناهان خود خواهید مرد.» ^{۲۵} آنان از او پرسیدند: «تو کی هستی؟» عیسی جواب داد: «من همان کسی هستم که از اول هم به شما گفتم.» ^{۲۶} حناها، نادا، داو، که دنیا، شما نگه‌مه و داو، نماه اما کس.



می‌کند. ^{۲۸} بهمین دلیل عیسی به آنان گفت: «وقتی شما پسر انسان را از زمین بلند کردید آن وقت خواهید دانست که من او هستم و از خود کاری نمی‌کنم، بلکه همان طور که پدر به من تعلیم داده است سخن می‌گویم. ^{۲۹} کسی که مرا فرستاد با من است. پدر مرا تنها نگذاشته است، زیرا من همیشه آنچه او را خشنود می‌سازد به عمل می‌آورم.» ^{۳۰} در نتیجه این سخنان بسیاری به او گرویدند.

آزادی و بردگی

^{۳۱} سپس عیسی به یهودیانی که به او گرویده بودند گفت: «اگر مطابق تعالیم من عمل کنید، در واقع پیرو من خواهید بود ^{۳۲} و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» ^{۳۳} آنها به او جواب دادند: «ما فرزندان ابراهیم هستیم و هرگز برده کسی نبوده‌ایم. مقصد تو از اینکه می‌گوئی شما آزاد خواهید شد چیست؟» ^{۳۴} عیسی به ایشان گفت: «بی‌یقین بدانید که هر کسی که گناه می‌کند برده گناه است ^{۳۵} و برده همیشه در میان اهل خانه نمی‌ماند ولی پسر همیشه می‌ماند. ^{۳۶} پس اگر پسر، شما را آزاد سازد واقعاً آزاد خواهید بود. ^{۳۷} می‌دانم که شما فرزندان ابراهیم هستید، اما چون سخنان من در دلهای شما جایی ندارد، می‌خواهید مرا بکشید. ^{۳۸} من درباره آنچه در حضور پدر دیده‌ام سخن می‌گویم و شما هم آنچه را از پدر خود آموخته‌اید انجام می‌دهید.» ^{۳۹} آنها در جواب گفتند: «ابراهیم پدر ما است.» عیسی به آنها گفت: «اگر فرزندان ابراهیم می‌بودید، اعمال او را به جا می‌آوردید، ^{۴۰} ولی حالا می‌خواهید مرا بکشید در حالیکه من همان کسی هستم که

است. «^{۴۲} عیسی به آنها گفت: «اگر خدا پدر شما می بود مرا دوست می داشتید زیرا من از جانب خدا آمده ام و در بین شما هستم. من خودسرانه نیامده ام، بلکه او مرا فرستاد. «^{۴۳} چرا سخنان مرا نمی فهمید؟ برای اینکه طاقت شنیدن چنین سخنانی را ندارید. «^{۴۴} شما فرزندان پدر خود شیطان هستید و آرزوهای پدر خود را به عمل می آورید. او از اول قاتل بود و از راستی بی خبر است، چون در او هیچ راستی نیست. وقتی دروغ می گوید مطابق سرشت خود رفتار می نماید زیرا دروغگو و پدر تمام دروغ ها است. «^{۴۵} اما من چون حقیقت را به شما می گویم، به من ایمان نمی آورید. «^{۴۶} کدام یک از شما می تواند گناهی به من نسبت دهد؟ پس اگر من حقیقت را می گویم چرا به من ایمان نمی آورید؟ «^{۴۷} کسیکه از خدا باشد به کلام خدا گوش می دهد. شما به کلام خدا گوش نمی دهید چون از خدا نیستید. «

عیسی و ابراهیم

^{۴۸} یهودیان در جواب به او گفتند: «آیا درست نگفتم که تو سامری و دیوانه هستی؟» «^{۴۹} عیسی گفت: «من دیوانه نیستم، بلکه به پدر خود احترام می گذارم ولی شما مرا بی حرمت می سازید. «^{۵۰} من طالب جلال خود نیستم، کس دیگری هست که طالب آن است و او قضاوت می کند. «^{۵۱} یقین بدانید اگر کسی از تعالیم من اطاعت نماید هرگز نخواهد مرد. «^{۵۲} یهودیان به او گفتند: «حالا مطمئن شدیم که تو دیوانه هستی. ابراهیم و همه پیامبران مردند ولی تو می گوئی: هر که از تعالیم من اطاعت نماید هرگز نخواهد مرد. «

بزرگی و جلال می بخشید ، همان کسی که شما می گوئید خدای شما است .^{۵۵} شما هیچ وقت او را نشناخته اید ، اما من او را می شناسم و اگر بگویم که او را نمی شناسم مانند شما دروغگو خواهم بود ، ولی من او را می شناسم و آنچه می گوید اطاعت می کنم .^{۵۶} پدر شما ابراهیم از اینکه اسید داشت روز مرا ببیند خوشحال بود و آن را دید و شادمان شد .^{۵۷} « یهودیان به او گفتند : « تو هنوز پنجاه سال هم نداری پس چگونه ممکن است ابراهیم را دیده باشی ؟ »^{۵۸} عیسی به ایشان گفت : « یقین بدانید که پیش از تولد ابراهیم ، من بوده ام و هستم . »^{۵۹} آنها سنگ برادشتند که به سوی عیسی پرتاب کنند ولی او از نظر مردم دور شد و خانه خدا را ترک کرد و رفت .

فصل نهم

شفای کور مادر زاد

^۱ وقتی از محلی می گذشت ، کور مادر زادی را دید .
^۲ شاگردانش از او پرسیدند : « ای استاد ، به علت گناه کی بود که این مرد ، نابینا بدنیا آمد ؟ خود او گناهکار بود یا والدینش ؟ »
^۳ عیسی جواب داد : « نه از گناه خودش بود و نه از والدینش بلکه تا در وجود او کارهای خدا آشکار گردد .^۴ تا وقتی روز است باید کارهای کسی را که مرا فرستاد به انجام برسانیم . وقتی شب می آید کسی نمی تواند کار کند .^۵ تا وقتی در دنیا هستم نور دنیا هستم . »
^۶ وقتی این را گفت آب دهان به زمین انداخت و با آن گل ساخت و گل را به چشمان کور مالید^۷ و به او گفت : « برو و در حوض سیلوحا (یعنی فرستاده) خود را بشوی . » پس رفت و شست

گدائی می‌کرد؟»^۱ بعضی گفتند: «این همان شخص است.»
 اما دیگران گفتند: «نه، این شخص به او شباهت دارد.» ولی
 او خودش گفت: «من همان شخص هستم.»^۲ از او پرسیدند:
 «پس چشمان تو چگونه باز شد؟»^۳ او در جواب گفت: «شخصی
 که اسمش عیسی است گل ساخت و به چشمان من مالید و به من
 گفت که به حوض سیلوحا بروم و بشویم. من هم رفتم و خود را
 شستم و بینا شدم.»^۴ آنها پرسیدند: «آن شخص کجا است؟»
 جواب داد: «نمی‌دانم.»

تحقیق درباره شفاي کور مادر زاد

^۱ آنها آن مرد را که قبلاً نابینا بود نزد پیروان فرقه فریسی
 بردند،^۲ زیرا عیسی در روز هفته گل ساخته و چشمان او را باز
 کرده بود.^۳ در این وقت پیروان فرقه فریسی از او پرسیدند که
 چگونه بینا شده است. آن مرد به آنان گفت: «او روی چشمانم
 گل مالید و من شستم و حالا می‌توانم بینم.»^۴ عده‌ای از فریسیان
 گفتند: «این شخص از جانب خدا نیست چون قانون روز هفته را
 رعایت نمی‌کند.» دیگران گفتند: «شخص گناهکار چگونه می‌تواند
 چنین معجزاتی بنماید؟» و در میان آنان دو دستگی بوجود آمد.

^۵ آنها باز هم از آن شخص که نابینا بود پرسیدند: «نظر تو
 درباره آن کسی که می‌گویی چشمان تو را باز کرد چیست؟» او
 جواب داد: «او یک پیامبر است.»^۶ ولی یهودیان باور نمی‌کردند
 که آن مرد کور بوده و بینائی خود را باز یافته است تا اینکه
 والدین او را خواستند.^۷ از آنان پرسیدند: «آیا این مرد پسر شما

نمی‌دانیم اکنون چگونه می‌تواند ببیند یا کی چشمان او را باز کرده است. از خودش پرسید، او بالغ است و حرف خود را خواهد زد. «^{۲۲} والدین او چون از یهودیان می‌ترسیدند این طور جواب دادند، زیرا یهودیان قبلاً موافقه کرده بودند که هر کس اقرار کند که عیسی، مسیح است او را از کنیسه اخراج نمایند. ^{۲۳} از این جهت والدین آن مرد گفتند: «از خودش پرسید، او بالغ است.»

^{۲۴} پس برای بار دوم آن مرد را که قبلاً کور بود خواسته گفتند: «خدا را تمجید کن. ما می‌دانیم که این شخص گناهکار است.»
^{۲۵} آن مرد جواب داد: «اینکه او گناهکار است یا نه من نمی‌دانم فقط یک چیز می‌دانم که کور بودم و اکنون می‌بینم.»^{۲۶} آنها پرسیدند: «با توجه کرد؟ چگونه چشمان تو را باز نمود؟»
^{۲۷} جواب داد: «من همین حالا بشما گفتم و گوش ندادید. چرا می‌خواهید دوباره بشنوید؟ آیا شما هم می‌خواهید شاگرد او بشوید؟»
^{۲۸} پس به او بد و رد گفتند: «خودت شاگرد او هستی، ما شاگرد موسی هستیم.»^{۲۹} ما می‌دانیم که خدا با موسی سخن گفت ولی در مورد این شخص ما نمی‌دانیم که او از کجا آمده است.»^{۳۰} آن مرد در جواب آنان گفت: «چیز عجیبی است که شما نمی‌دانید او از کجا آمده است در حالیکه چشمان مرا باز کرده است.»^{۳۱} همه می‌دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی‌شنود ولی اگر کسی خدا پرست باشد و اراده خدا را بجا آورد، خدا دعاها را می‌شنود.
^{۳۲} از ابتدای پیدایش عالم شنیده نشده که کسی چشمان کور مادر زادی را باز کرده باشد.^{۳۳} اگر این مرد از جانب خدا نیامده بود،

کور دلان

^{۳۵} وقتی عیسی شنید که او را از کنیسه بیرون کرده‌اند او را پیدا کرد و از او پرسید: « آیا به پسر انسان ایمان داری؟ »
^{۳۶} آن مرد جواب داد: « ای آقا، کیست تا به او ایمان آورم؟ »
^{۳۷} عیسی به او گفت: « تو او را دیده‌ای و او همان کسی است که اکنون با تو سخن می‌گوید. »^{۳۸} او گفت: « خداوندا، ایمان دارم؟ »
 و در مقابل عیسی سجده کرد.

^{۳۹} عیسی سپس گفت: « من به خاطر داوری به این دنیا آمده‌ام تا کوران بینا و بینایان کور شوند. »^{۴۰} بعضی از پیروان فرقه فریسی که در اطراف او بودند این سخنان را شنیدند و به او گفتند: « آیا مقصدت اینست که ما هم کور هستیم؟ »^{۴۱} عیسی به ایشان گفت: « اگر کور می‌بودید گناهی نمی‌داشتید، اما چون می‌گدئید بینا هستیم، بهمین دلیل هنوز در گناه هستید. »

فصل دهم

مثل آغل گوسفندان

^۱ بیقین بدانید هر که از در به آغل گوسفندان وارد نشود بلکه از راه دیگری بالا برود او دزد و راهزن است.^۲ اما کسی که از در وارد شود چوپان گوسفندان است.^۳ دربان در را برای او باز می‌کند و گوسفندان صدایش را می‌شنوند. او گوسفندان خود را به نام می‌خواند و آنان را بیرون می‌برد.^۴ وقتی گوسفندان خود را بیرون می‌برد خودش در پیشاپیش آنها حرکت می‌کند و گوسفندان به دنبالش می‌روند زیرا صدای او را می‌شناسند.^۵ به دنبال آدم

چوپان نیکو

۶ پس عیسی بار دیگر به آنها گفت: «بییقین بدانید که من برای گوسفندان در هستم. ^۷ همه کسانی که پیش از من آمدند دزد و راهزن بودند و گوسفندان به صدای آنان گوش ندادند. ^۸ من در هستم، هر که بوسیله من وارد شود نجات می یابد و به داخل و خارج می رود و علوفه پیدا می کند. ^۹ دزد می آید تا بدزدد، بکشد و نابود سازد. من آمده ام تا آدمیان زندگی یابند و آن را به طور کامل داشته باشند. ^{۱۰} من چوپان نیکو هستم، چوپان نیکو جان خود را برای گوسفندان فدا می سازد. ^{۱۱} اما مزدوری که چوپان نیست و گوسفندان به او تعلق ندارند وقتی ببیند که گرگ می آید گوسفندان را می گذارد و فرار می کند. آنگاه گرگ به گله حمله می کند و گوسفندان را پراکنده می سازد. ^{۱۲} او می گریزد چون مزدور است و بفکر گوسفندان نیست. ^{۱۳} من چوپان نیکو هستم، من گوسفندان خود را می شناسم و آنها هم مرا می شناسند. ^{۱۴} همانطور که پدر مرا می شناسد، من هم پدر را می شناسم و جان خود را در راه گوسفندان فدا می سازم. ^{۱۵} من گوسفندان دیگری هم دارم که از این گله نیستند، باید آنها را نیز بیاورم. آنها صدای مرا خواهند شنید و یک گله و یک چوپان خواهند شد. ^{۱۶} پدرم مرا دوست دارد زیرا من جان خود را فدا می کنم تا آنها بار دیگر باز یابم. ^{۱۷} هیچکس جان مرا از من نمی گیرد، من به خواهش خود آنها را فدا می کنم. اختیار دارم که آنها را فدا سازم و اختیار دارم آنها را باز بدست آورم. پدر این امر را به من داده است.»

۱۹ به خاطر این سخنان، بار دیگر در بین یهودیان دو دستگی

پدید آمد. ^{۲۰} اما از آنان گشتی که با او باقی ماندند و با او باقی ماندند.

می تواند چشمان کور را باز نماید ؟ »

یهودیان عیسی را نمی پذیرند

۲۲ وقتی عید تقدیس در اورشلیم فرا رسید، زمستان بود ۲۲ و عیسی در خانه خدا و در داخل رواق سلیمان قدم می زد. ۲۴ یهودیان در اطراف او گرد آمدند و از او پرسیدند: « تا کی ما را در شک می گذاری؟ اگر مسیح هستی آشکارا بگو. » ۲۵ عیسی گفت: « من به شما گفته ام اما شما باور نمی کنید. کارهایی که بنام پدر انجام می دهم بر من شهادت می دهند. ۲۶ اما شما چون گوسفندان من نیستید ایمان نمی آورید. ۲۷ گوسفندان من صدای مرا می شنوند و من آنها را می شناسم و آنها به دنبال من می آیند. ۲۸ من به آنها زندگی ابدی می بخشم و آنها هرگز هلاک نخواهند شد و هیچ کس نمی تواند آنها را از دست من بگیرد. ۲۹ پدری که آنان را به من بخشیده است از همه بزرگتر است و هیچ کس نمی تواند آنها را از دست پدر من بگیرد. ۳۰ من و پدر یک هستیم. »

۳۱ بار دیگر یهودیان سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند. ۳۲ عیسی به آنها گفت: « من از جانب پدر کارهای نیک بسیاری در برابر شما انجام داده ام. به خاطر کدامیک از آنها مرا سنگسار می کنید؟ » ۳۳ یهودیان در جواب گفتند: « برای کارهای نیک نیست که می خواهیم تو را سنگسار کنیم بلکه به خاطر کفر تو است. تو که یک انسان هستی ادعای خدائی می کنی! »

۳۴ عیسی در جواب گفت: « مگر در شریعت شما نوشته نشده است که شما خدایان هستید؟ ۳۵ اگر خدا کسانی را که کلام او را

۳۷ اگر من کارهای پدرم را بجا نمی‌آورم به من ایمان نیاورید^{۳۸} و اما اگر کارهای او را انجام می‌دهم حتی اگر به من ایمان نمی‌آورید به کارهای من ایمان بیاورید تا بدانید و مطمئن شوید که پدر در من است و من در او.»

۳۹ پس بار دیگر آنها می‌خواستند او را دستگیر کنند اما از نظر ایشان دور شد.

۴۰ باز عیسی از دریای اردن گذشته به جائیکه یحیی قبلاً غوطه می‌کرد رفت و در آنجا ماند. ^{۴۱} بسیاری از مردم پیش او آمدند و گفتند: «یحیی هیچ معجزه‌ای نکرد اما آنچه او درباره این مرد گفت راست بود.» ^{۴۲} در آنجا بسیاری به عیسی گرویدند.

فصل یازدهم

مرگ ایلعازر

^۱ مردی بنام ایلعازر، از اهالی بیت عنیا یعنی دهکده مریم و خواهرش مرتا، مریض بود. ^۲ مریم همان بود که به پاهای خداوند عطر ریخت و آنها را با موهای خود خشک کرد و اکنون برادرش ایلعازر بیمار بود. ^۳ پس خواهرانش برای عیسی پیغام فرستادند که: «ای خداوند، آن کسی که تو او را دوست داری بیمار است.» ^۴ وقتی عیسی این را شنید گفت: «این بیماری به مرگ او منجر نخواهد شد بلکه وسیله‌ای برای جلال خدا است تا پسر خدا نیز از این راه جلال یابد.»

^۵ عیسی مرتا و خواهر او و ایلعازر را دوست می‌داشت. ^۶ پس وقتی از بیماری ایلعازر با خبر شد دو روز دیگر در جائیکه بود



باز هم می‌خواهی به آنجا بروی؟»^۹ عیسی جواب داد: «آیا یک روز دوازده ساعت نیست؟ کسی که در روز راه می‌رود لغزش نمی‌خورد زیرا نور این جهان را می‌بیند.^{۱۰} اما اگر کسی در شب راه برود می‌لغزد زیرا در او هیچ نوری وجود ندارد.»^{۱۱} عیسی این را گفت و افزود: «دوست ما ایلعازر خوابیده است اما من می‌روم تا او را بیدار کنم.»^{۱۲} شاگردان گفتند: «ای خداوند، اگر او خواب باشد حتماً خوب خواهد شد.»^{۱۳} عیسی از مرگ او سخن می‌گفت اما آنها تصور کردند مقصد او خواب معمولی است.^{۱۴} آنگاه عیسی بطور واضح به آنها گفت: «ایلعازر مرده است.^{۱۵} بخاطر شما خوشحالم که آنجا نبودم چون حالا می‌توانید ایمان بیاورید. بیایید پیش او برویم.»^{۱۶} توما که او را دو گانگی می‌گفتند به دیگر شاگردان گفت: «بیایید ما هم برویم تا با او بمیریم.»

عیسی قیامت و حیات است

^{۱۷} وقتی عیسی به آنجا رسید معلوم شد که چهار روز است او را دفن کرده‌اند.^{۱۸} بیت عنیا کمتر از نیم فرسنگ از اورشلیم فاصله داشت^{۱۹} و بسیاری از یهودیان نزد مرتا و مریم آمده بودند تا بخاطر مرگ برادرشان آنها را تسلی دهند.^{۲۰} مرتا همین که شنید عیسی در راه است برای استقبال او بیرون رفت ولی مریم در خانه ماند.^{۲۱} مرتا به عیسی گفت: «خداوندا، اگر تو اینجا می‌بودی برادرم نمی‌مرد^{۲۲} با وجود این می‌دانم که حالا هم هر چه از خدا بخواهی به تو عطا خواهد کرد.»^{۲۳} عیسی گفت: «برادرت باز زنده خواهد شد.»^{۲۴} مرتا گفت: «می‌دانم که او در روز قیامت زنده خواهد

می‌کنی؟»^{۲۷} مرتا گفت: «آری خداوند! من ایمان دارم که تو مسیح و پسر خدا هستی که می‌باید به دنیا بیاید.»

عیسی گریه می‌کند

^{۲۸} پس از اینکه این را گفت رفت و خواهر خود مریم را صدا کرد و به طور پنهانی به او گفت: «استاد آمده است و تو را می‌خواهد.»^{۲۹} وقتی مریم این را شنید فوراً برخاست و به طرف عیسی رفت. عیسی هنوز به دهکده نرسیده بود بلکه در همان جایی بود که مرتا به دیدن او رفت.^{۳۰} یهودیانی که برای تسلی دادن به مریم در خانه بودند وقتی دیدند که او با عجله برخاسته و از خانه بیرون می‌رود به دنبال او رفتند و با خود می‌گفتند که او می‌خواهد به سر قبر برود تا در آنجا گریه کند.

^{۳۱} همینکه مریم به جائیکه عیسی بود آمد و او را دید، به پاهای او افتاده گفت: «خداوند! اگر در اینجا می‌بودی برادرم نمی‌مرد.»^{۳۲} عیسی وقتی او و یهودیانی را که همراه او بودند گریان دید از دل آهی کشید و سخت متأثر شد.^{۳۳} و پرسید: «او را کجا گذاشته‌اید؟» جواب دادند: «خداوند! بیا و بین.»^{۳۴} عیسی گریست.^{۳۵} یهودیان گفتند: «بینید چقدر او را دوست داشت!»^{۳۶} اما بعضی گفتند: «آیا این مرد که چشمان کور را باز کرد نمی‌توانست کاری بکند که جلوی مرگ ایلعازر را بگیرد؟»

ایلعازر زنده می‌شود

^{۳۸} پس عیسی در حالیکه از دل آه می‌کشید به سر قبر آمد. قبر غاری بود که سنگی پیش روی آن گذاشته بودند.^{۳۹} عیسی

خواهی دید؟»^{۴۱} پس سنگ را از پیش روی قبر برداشتند. آنگاه عیسی به آسمان نگاه کرد و گفت: «ای پدر، تو را شکر می‌کنم که سخن مرا شنیده‌ای.»^{۴۲} من می‌دانستم که تو همیشه سخن مرا می‌شنوی ولی به خاطر کسانی که اینجا ایستاده‌اند این را گفتم تا آنها ایمان بیاورند که تو مرا فرستاده‌ای.»^{۴۳} پس از این سخنان، عیسی با صدای بلند فریاد زد: «ای ایلعازر، بیرون بیا.»^{۴۴} آن مرده، در حالیکه دستها و پاهایش با کفن بسته شده و صورتش با دستمالی پوشیده بود، بیرون آمد. عیسی به آنها گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.»

نقشه برای قتل عیسی

(همچنین در متی ۱:۲۶-۵ و مرقس ۱:۱۴-۲ و لوقا ۱:۲۲-۲)

^{۴۵} بسیاری از یهودیانی که برای دیدن مریم آمده بودند، وقتی آنچه را عیسی انجام داد مشاهده کردند، به او ایمان آوردند. اما بعضی از آنها پیش فریسیان رفتند و کارهایی را که عیسی انجام داده بود به آنها گزارش دادند.^{۴۶} فریسیان و سیدان کلان با شورای بزرگ یهود جلسه‌ای تشکیل دادند و گفتند: «چه باید کرد؟ این مرد معجزات زیادی می‌کند.»^{۴۷} اگر او را همینطور آزاد بگذاریم همه مردم به او ایمان خواهند آورد و آنوقت رومیان خواهند آمد و جا و ملت ما را خواهند گرفت.»^{۴۸} یکی از آنها یعنی قیافا که در آن سال سید کلانترین بود گفت: «شما اصلاً چیزی نمی‌دانید.»^{۴۹} متوجه نیستید که لازم است یک نفر بخاطر قوم بمیرد تا ملت ما بکلی نابود نشود.»^{۵۰} او این سخن را از خود نگفت بلکه چون در آن سال

آنها نقشه قتل او را کشیدند. ^{۴۴} بعد از آن عیسی دیگر به طور آشکار در بین یهودیان رفت و آمد نمی کرد بلکه از آنجا به ناحیه ای نزدیک بیابان به شهر بنام افرایم رفت و با شاگردان خود در آنجا ماند.

^{۴۵} عید پییسه یهودیان نزدیک بود و عده زیادی از آبادی های اطراف به اورشلیم آمدند تا پیش از عید خود را تطهیر نمایند. ^{۴۶} آنها در جستجوی عیسی بودند و در خانه خدا به یکدیگر می گفتند: «او به عید نخواهد آمد. نظر شما چیست؟» ^{۴۷} اما سیدان کلان و پیروان فرقه فریسی اسر کرده بودند که هر که بداند عیسی کجا است اطلاع دهد تا او را دستگیر نمایند.

فصل دوازدهم

تدهین عیسی بوسیله مریم

(همچنین در متی ۶: ۲۶-۱۳ و مرقس ۱۴: ۳-۹)

^۱ شش روز پیش از عید پییسه، عیسی به بیت عنیا، محل زندگی ایلعازر یعنی همان کسی که او را پس از مردن زنده کرده بود، آمد. ^۲ آنها در آنجا برای او دعوتی ترتیب کردند. مرتا خدمت می کرد و ایلعازر با مهمانان پهلوی عیسی سر دسترخوان نشست. ^۳ آنگاه مریم پیمانهای از عطر بسیار گرانبها که روغن سنبل خالص بود آورد و بر پاهای عیسی ریخت و با سوهای خود آنها را خشک کرد بطوریکه آن خانه از بوی عطر پر شد. ^۴ در این وقت یهودای اسخریوطی پسر شمعون که یکی از حواریون عیسی بود و بزودی تسلیم کننده وی می شد گفت: ^۵ «چرا این عطر به قیمت سه صد سکه نقره فروخته نشد تا پول آن به فقرا داده شود؟» ^۶ او این را

تا روزی که مرا دفن می‌کنند نگهدارد. ^۸ فقرا همیشه در بین شما خواهند بود اما من همیشه با شما نخواهم بود.»

دسیسه برضد ایلعازر

^۹ عده زیادی از یهودیان شنیدند که عیسی در آنجا است. پس آمدند تا نه تنها عیسی بلکه ایلعازر را هم که زنده کرده بود ببینند. ^{۱۰} بنا بر این سیدان کلان تصمیم گرفتند که ایلعازر را نیز بکشند، زیرا او باعث شده بود بسیاری از یهودیان از رهبران خود روگردان شده به عیسی ایمان آورند.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(همچنین در متی ۲۱: ۱-۱۱ و مرقس ۱۱: ۱-۱۱ و لوقا ۱۹: ۲۸-۴۰)

^{۱۱} فردای آنروز جمعیت بزرگی که برای عید آمده بودند وقتی شنیدند عیسی در راه اورشلیم است، ^{۱۲} شاخه‌های درخت خرما را به دست گرفتند و به استقبال او رفتند. آنها فریاد می‌کردند: «هوشیعانا، فرخنده باد پادشاه اسرائیل که بنام خداوند می‌آید.» ^{۱۳} عیسی کره الاغی یافت و بر آن سوار شد، چنانکه کلام خدا می‌فرماید: ^{۱۴} «ای دختر صهیون، دیگر نترس، اکنون پادشاه تو که بر کره الاغی سوار است می‌آید.» ^{۱۵} در ابتدا مقصد این چیزها برای شاگردان روشن نبود اما پس از آنکه عیسی به جلال رسید آنها بیاد آوردند که این چیزها درباره او نوشته شده بود و همانطور هم آنها برای او انجام داده بودند.

^{۱۶} موقعی که عیسی ایلعازر را صدا زد و زنده از قبر بیرون آورد، عده زیادی حضور داشتند. آنها آنچه را که دیده و شنیده

نیست؟ تمام دنیا به دنبال او رفته است.»

یونانیان می‌خواهند عیسی را ببینند

^{۲۰} در میان کسانی که برای عبادت عید به اورشلیم آمده بودند عده‌ای یونانی بودند. ^{۲۱} آنها نزد فیلیپس که اهل بیت صیدای جلیل بود آمدند و گفتند: «ای آقا، ما می‌خواهیم عیسی را ببینیم.» ^{۲۲} فیلیپس رفت و اینرا به اندریاس گفت و آن وقت هر دوی آنها رفتند و به عیسی گفتند. ^{۲۳} عیسی به آنها گفت: «ساعت آن رسیده است که پسر انسان جلال یابد.» ^{۲۴} یقین بدانید که اگر دانه گندم بداخل خاک نرود و نمیرد، هیچوقت از یک دانه بیشتر نمی‌شود اما اگر بمیرد دانه‌های بی‌شماری بیار می‌آورد. ^{۲۵} کسی که جان خود را دوست دارد آنرا از دست می‌دهد و کسی که در این دنیا از جان خود بگذرد آنرا تا به زندگی ابدی حفظ خواهد کرد. ^{۲۶} اگر کسی می‌خواهد مرا خدمت کند باید به دنبال من بیاید و هر جا من باشم خادم من نیز در آنجا با من خواهد بود و اگر کسی مرا خدمت کند پدر من او را سرافراز خواهد کرد.

سخن عیسی دربارهٔ مرگش

^{۲۷} همین حالا در تشویش هستم. چه بگویم؟ آیا بگویم: «ای پدر مرا از این ساعت برهان؟» اما برای همین منظور من به این ساعت رسیده‌ام. ^{۲۸} ای پدر، نام خود را جلال بده.» در آن وقت صدائی از آسمان رسید که می‌گفت: «آن را جلال داده‌ام و باز هم جلال خواهم داد.» ^{۲۹} گروهی که آنجا ایستاده بودند گفتند: «صدای رعد بود.» و دیگران گفتند: «فرشته‌ای با او سخن گفت.» ^{۳۰} عیسی گفت: «آنرا که مرا سرافراز کرد.»

آدمیان را بسوی خود می‌کشانم. «^{۳۳} عیسی این را در اشاره به نوع مرگی که در انتظارش بود گفت. «^{۳۴} مردم به او گفتند: «تورات به ما تعلیم می‌دهد که مسیح تا به ابد زنده می‌ماند. پس تو چگونه می‌گوئی که پسر انسان باید بلند کرده شود؟ این پسر انسان کیست؟»^{۳۵} عیسی به آنان گفت: «فقط تا زمانی کوتاه نور یا شما است. تا وقتی این نور با شما است راه بروید مبادا تاریکی شما را فرا گیرد. کسی که در تاریکی راه می‌رود نمی‌داند به کجا می‌رود.»^{۳۶} تا زمانی که نور را دارید به نور ایمان بیاورید تا فرزندان نور شوید.»

بی‌ایمانی یهودیان

عیسی این را گفت و از پیش آنان رفت و پنهان شد.^{۳۷} با وجود معجزات بسیاری که در حضور آنان انجام داد آنها به او ایمان نیاوردند،^{۳۸} تا سخن اشعیاء پیاسر تمام شود که گفته بود: «ای خداوند، آیا پیام ما را کسی باور نموده و آیا بازوی خداوند به کسی آشکار گردیده است؟»^{۳۹} پس آنها نتوانستند ایمان آورند، زیرا اشعیاء باز هم فرموده است: «چشمان آنها را نابینا و دلهایشان را سخت گردانیده است تا با چشمان خود نبینند و با دلهای خود نفهمند و بسوی من باز نگردند تا ایشان را شفا دهم.»^{۴۰} اشعیاء این را فرمود زیرا جلال عیسی را دید و درباره او سخن گفت.

^{۴۱} با وجود این بسیاری از بزرگان یهود به او گرویدند ولی به خاطر فریسیان و از ترس آنکه مبادا از کنیسه اخراج شوند به ایمان خود اقرار نمی‌کردند،^{۴۲} زیرا آنان تعریف و تمجید از انسان را بیش از حرمت و عزت، که از جانب خدا است دوست می‌داشتند

بیاورد نه فقط به من بلکه به کسی که مرا فرستاده است نیز ایمان آورده است. ^{۶۶} هر که مرا می بیند کسی را که مرا فرستاده است دیده است. ^{۶۷} من نوری هستم که به دنیا آمده ام تا هر که به من ایمان آورد در تاریکی نماند، ^{۶۸} اما اگر کسی سخنان مرا بشنود و اطاعت نکند، من در حق او داوری نمی کنم زیرا نیامده ام تا دنیا را ملامت سازم بلکه تا دنیا را نجات بخشم. ^{۶۹} داوری هست که هر که مرا رد کند و سخنانم را قبول نکند او را ملامت می سازد. سخنانی که من گفتم در روز آخرت او را ملامت خواهد ساخت. ^{۷۰} چون من از خود سخن نمی گویم بلکه پدری که مرا فرستاده است به من فرمان داد که چه بگویم و چگونه صحبت کنم ^{۷۱} و من می دانم که فرمان او زندگی ابدی است. پس آنچه من می گویم کاملاً همان چیزی است که پدر به من گفته است.»

فصل سیزدهم

شستن پاهای شاگردان

^۱ یک روز پیش از عید پییسه بود. عیسی فهمید که ساعتش فرا رسیده است و می بایست این جهان را ترک کند و پیش پدر برود. او که همیشه به متعلقان خود در این دنیا محبت می داشت، آنها را تا به آخر محبت داشت. ^۲ وقت خوردن نان شب بود و شیطان قبلاً یهودای اسخریوطی پسر شمعون را شورانده بود که عیسی را تسلیم نماید. ^۳ عیسی که می دانست پدر همه چیز را به دست او سپرده و از جانب خدا آمده است و به سوی او می رود، ^۴ از سر دسترخوان برخاسته لباس خود را کنار گذاشت و قدیفه ای گرفته به کمر بست. بعد از آن

مرا بشوئی؟»^۶ عیسی در جواب گفت: «تو اکنون نمی‌فهمی من چه می‌کنم ولی بعداً خواهی فهمید.»^۷ پطرس گفت: «هرگز نمی‌گذارم پاهای مرا بشوئی.» عیسی به او گفت: «اگر تو را نشویم تو در من حصه نخواهی داشت.»^۸ شمعون پطرس گفت: «پس ای خداوند، نه تنها پاهای مرا بلکه دستها و سرم را نیز بشو.»^۹ عیسی گفت: «کسی که غسل کرده است احتیاجی به شستشو ندارد بجز شستن پاهایش. او از سر تا پا پاک است و شما پاک هستید، ولی نه همه.»^{۱۰} چون او می‌دانست کی او را تسلیم خواهد نمود، به همین دلیل گفت همه شما پاک نیستید.

^{۱۱} بعد از آنکه پاهای آنان را شست و لباس خود را پوشید و دوباره سر دسترخوان نشست، از آنها پرسید: «آیا فهمیدید برای شما چه کردم؟»^{۱۲} شما مرا استاد و خداوند خطاب می‌کنید و درست هم می‌گوئید زیرا که چنین هستم.^{۱۳} پس اگر من که استاد و خداوند شما هستم پاهای شما را شسته‌ام شما هم باید پاهای یکدیگر را بشوئید.^{۱۴} به شما نمونه‌ای دادم تا همانطور که من با شما رفتار کردم شما هم رفتار کنید.^{۱۵} بییقین بدانید که هیچ غلامی از ارباب خود و هیچ قاصدی از کسی که او را فرستاده است بزرگتر نیست.^{۱۶} هر گاه اینرا فهمیدید، خوشا بحال شما اگر به آن عمل نمائید.

^{۱۸} آنچه می‌گویم مربوط به همه شما نیست. من کسانی را که برگزیده‌ام می‌شناسم. اما این پیشگوئی باید تمام شود: آن کس که با من نان می‌خورد بر ضد من برخاسته است.^{۱۹} اکنون پیش از وقوع این را به شما می‌گویم تا وقتی واقع شود ایمان آورید که

پیشگویی درباره تسلیم شدن

(همچنین در متی ۲۶: ۲۰-۲۵ و مرقس ۱۴: ۱۷-۲۱ و لوقا ۲۲: ۲۱-۲۳)

«وقتی عیسی این را گفت روحاً سخت پریشان شد و بطور آشکار فرمود: «بییقین بدانید که یکی از شما مرا تسلیم دشمنان خواهد کرد.»^{۲۲} شاگردان با شک و تردید به یکدیگر می‌دیدند زیرا نمی‌دانستند اینرا درباره کدام یک از آنها می‌گوید.^{۲۳} یکی از شاگردان که عیسی او را دوست می‌داشت پهلوی او نشسته بود.^{۲۴} پس شمعون پطرس با اشاره از او خواست از عیسی بپرسد که او درباره کداسیک از آنها صحبت می‌کند.^{۲۵} بنابر این آن شاگرد به عیسی نزدیکتر شده از او پرسید: «ای خداوند، او کیست؟»^{۲۶} عیسی جواب داد: «من این لقمه نان را در کاسه تر کرده به او می‌دهم، او همان شخص است.» پس وقتی لقمه نان را در کاسه تر کرد، آنرا به یهودا پسر شمعون اسخریوطی داد.^{۲۷} همینکه یهودا لقمه را گرفت شیطان در هست او در آمد. عیسی به او گفت: «آنچه را می‌کنی زودتر بکن.»^{۲۸} ولی از کسانی که سر دسترخوان بودند هیچ‌کس نفهمید مقصد او از این سخن چه بود.^{۲۹} بعضی گمان کردند که چون یهودا مسئول کیسه پول بود عیسی به او می‌گوید که هرچه برای عید لازم دارند خریداری نماید و یا چیزی به فقرا بدهد.^{۳۰} همینکه یهودا لقمه را گرفت بیرون رفت و شب بود.

فرمان نو

«وقتی یهودا بیرون رفت عیسی گفت: «اکنون پسر انسان جلال می‌یابد و بوسیله او خدا نیز جلال می‌یابد.»^{۳۱} و اگر خدا

اکنون به شما هم می‌گویم آنجائیکه من می‌روم شما نمی‌توانید بیایید.
^{۳۴} به شما حکم نو می‌دهم: یکدیگر را دوست بدارید. همانطور که
 من شما را دوست داشته‌ام شما نیز یکدیگر را دوست بدارید. ^{۳۵} اگر
 نسبت به یکدیگر محبت داشته باشید، همه خواهند فهمید که
 شاگردان من هستید.»

پیشگویی انکار پطرس

(همچنین در متی ۲۶:۳۱-۳۵ و سرقس ۱۴:۲۷-۳۱ و لوقا ۲۲:۳۱-۳۴)
^{۳۶} شمعون پطرس به او گفت: «ای خداوند، کجا می‌روی؟»
 عیسی جواب داد: «جائیکه می‌روم تو حالا نمی‌توانی به دنبالش من
 بیایی، اما بعدها خواهی آمد.» ^{۳۷} پطرس گفت: «ای خداوند،
 چرا نمی‌توانم همین حالا بدنبال تو بیایم؟ من حاضر جان خود را
 بخاطر تو بدهم.» ^{۳۸} عیسی به او جواب داد: «آیا حاضر هستی
 جان خود را به خاطر من بدهی؟ یقین بدان که پیش از بانگ
 خروس سه بار خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.»

فصل چهاردهم

عیسی یگانه راه بسوی خداست

^۱ دل‌های شما پریشان نشود. به خدا توکل نمائید، به من
 نیز ایمان داشته باشید. ^۲ در خانه پدر من منزل‌های بسیار هست.
 اگر چنین نمی‌بود، به شما می‌گفتم. من می‌روم تا مکانی برای شما
 آماده سازم. ^۳ پس از اینکه رفتم و مکانی برای شما آماده ساختم، دوباره
 می‌آیم و شما را پیش خود می‌برم تا جائیکه من هستم شما نیز باشید.
^۴ شما می‌دانید به کجا می‌روم و راه آنرا نیز می‌دانید.»
 «توما گفت: «ای خداوند، ما نمی‌دانیم که کجا می‌روی، چگونه می‌توانیم

پدر مرا نیز می‌شناختید از این پس شما او را می‌شناسید و او را دیده‌اید. ^۸ فیلیپس به او گفت: «ای خداوند، پدر را به ما نشان بده و این برای ما کافی است.» ^۹ عیسی به او گفت: «ای فیلیپس، در این مدت طولانی، من با شما بوده‌ام و تو هنوز مرا نشناخته‌ای؟ هر که مرا دید پدر را دیده است. پس چگونه می‌گوئی پدر را به ما نشان بده؟ ^{۱۰} آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است. سخنانی که به شما می‌گویم از خودم نیست. آن پدری که در من ساکن است همه این کارها را انجام می‌دهد. ^{۱۱} به من ایمان داشته باشید که من در پدر هستم و پدر در من است. در غیر اینصورت به خاطر اعمالیکه از من دیده‌اید به من ایمان داشته باشید. ^{۱۲} بی‌یقین بدانید هر که به من ایمان بیاورد آنچه را من می‌کنم خواهد کرد و حتی کارهای بزرگتری هم انجام خواهد داد، زیرا من نزد پدر می‌روم ^{۱۳} و هر چه بنام من بخواهید آنرا انجام خواهم داد تا پدر در پسر جلال یابد. ^{۱۴} اگر چیزی بنام من بخواهید آنرا انجام خواهم داد.

وعدۀ روح‌القدس

^{۱۵} اگر مرا دوست دارید اوامر مرا اطاعت خواهید کرد ^{۱۶} و من از پدر درخواست خواهم کرد و او پشتیبان دیگری به شما خواهد داد که همیشه با شما بماند ^{۱۷} یعنی همان روح‌راستی که جهان نمی‌تواند بپذیرد زیرا او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد ولی شما او را می‌شناسید، چون او پیش شما می‌ماند و در شما خواهد بود. ^{۱۸} شما را تنها نمی‌گذارم، پیش شما بر می‌گردم. ^{۱۹} پس از اندک زمانی، دنیا دیگر مرا نخواهد دید اما شما مرا خواهید دید و چون من زنده‌ام شما هم زنده بماند. ^{۲۰} در آن روز شما مرا خواهید دانست که من در



کسی است که مرا دوست دارد و هر که مرا دوست دارد پدر من او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته خود را به او ظاهر خواهم ساخت. «^{۲۲} یهوذا (نه یهودای اسخریوطی) از او پرسید: «ای خداوند، چرا می‌خواهی خرد را به ما ظاهر سازی اما نه به جهان؟»^{۲۳} عیسی در جواب او گفت: «هر که مرا دوست دارد مطابق آنچه می‌گویم عمل خواهد نمود و پدر من او را دوست خواهد داشت و ما پیش او آمده و با او خواهیم ماند.»^{۲۴} کسی که مرا دوست ندارد مطابق گفتار من عمل نمی‌کند. آنچه شما می‌شنوید از خودم نیست بلکه از پدری که مرا فرستاده است.

^{۲۵} این چیزها را وقتی هنوز با شما هستم می‌گویم،^{۲۶} اما پشتیبان شما یعنی روح القدس که پدر بنام من خواهد فرستاد همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه را به شما گفته‌ام به یاد شما خواهد آورد.

^{۲۷} سلامتی برای شما به جا می‌گذارم، من سلامتی خود را به شما می‌دهم. دنیا نمی‌تواند آن سلامتی را به طوری که من به شما می‌دهم بدهد. دلهای شما پریشان نشود و ترسان نباشید.^{۲۸} شنیدید که به شما گفتم من می‌روم ولی نزد شما بر می‌گردم. اگر مرا دوست می‌داشتید از شنیدن اینکه من پیش پدر می‌روم شاد می‌شدید زیرا پدر از من بزرگتر است.^{۲۹} اکنون پیش از اینکه این کار عملی شود به شما گفتم تا وقتی واقع می‌شود ایمان بیاورید.^{۳۰} بعد از این با شما زیاد سخن نمی‌گویم زیرا سردار این دنیا می‌آید، او بر من هیچ قدرتی ندارد،^{۳۱} اما برای اینکه دنیا باید بداند که من پدر را

فصل پانزدهم

تاک حقیقی

۱ من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است. ۲ هر شاخه‌ای را که در من ثمر نیاورد می‌برد و هر شاخه‌ای که ثمر بیاورد آنرا پاک می‌سازد تا میوه بیشتری ببار آورد. ۳ شما با سخنانی که به شما گفتم پاک شده‌اید. ۴ در من بمانید و من در شما. همانطور که هیچ شاخه‌ای نمی‌تواند بخودی خود میوه دهد مگر آنکه در تاک بماند، شما نیز نمی‌توانید ثمر بیاورید مگر آنکه در من بمانید.

۵ من تاک هستم و شما شاخه‌های آن هستید. هر که در من بماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد چون شما نمی‌توانید جدا از من کاری انجام دهید. ۶ اگر کسی در من نماند مانند شاخه‌ای بدور افکنده می‌شود و خشک می‌گردد. مردم شاخه‌های خشکیده را جمع می‌کنند و در آتش می‌اندازند و می‌سوزانند. ۷ اگر در من بمانید و سخنان من در شما بماند هر چه می‌خواهید بطلبید که حاجت شما بر آورده می‌شود. ۸ جلال پدر من در این است که شما میوه فراوان بیاورید و به این طریق شاگردان من خواهید بود. ۹ همانطور که پدر مرا دوست داشته است من هم شما را دوست داشته‌ام. در محبت من بمانید. ۱۰ اگر مطابق احکام من عمل کنید در محبت من خواهید ماند، همانطور که من احکام پدر را اطاعت نموده‌ام و در محبت او ساکن هستم.

۱۱ این چیزها را به شما گفته‌ام تا خوشی من در شما باشد و خوشی شما کامل گردد. ۱۲ حکم من این است که یکدیگر را دوست

نمی‌خوانم زیرا غلام نمی‌داند اربابش چه می‌کند. من شما را دوستان خود خوانده‌ام زیرا هر چه را از پدر خود شنیدم برای شما شرح دادم. ^{۱۸} شما مرا برنگزیده‌اید بلکه من شما را برگزیده‌ام و مقرر کردم که بروید و ثمر بخش باشید. ثمری که دائمی باشد تا هر چه بنام من از پدر بخواهید به شما عطا نماید. ^{۱۷} حکم من برای شما این است که یکدیگر را دوست بدارید.

نفرت دنیا

^{۱۸} اگر دنیا از شما نفرت دارد بدانید که پیش از شما از من نفرت داشته است. ^{۱۹} اگر شما متعلق به این دنیا می‌بودید دنیا متعلقان خود را دوست می‌داشت، اما چون شما از این دنیا نیستید و من شما را از دنیا برگزیده‌ام، به این سبب جهان از شما نفرت دارد. ^{۲۰} آنچه را گفتم به خاطر بسپارید: غلام از ارباب خود بزرگتر نیست. اگر به من آزار رسانیدند به شما نیز آزار خواهند رسانید و اگر از تعالیم من پیروی کردند از تعالیم شما نیز پیروی خواهند نمود. ^{۲۱} چون شما به من تعلق دارید آنها با شما چنین رفتاری خواهند داشت زیرا کسی را که مرا فرستاده است نمی‌شناسند. ^{۲۲} اگر من نمی‌آمدم و با آنها سخن نمی‌گفتم آنها گناهی نمی‌داشتند، ولی اکنون دیگر برای گناه خود عذری ندارند. ^{۲۳} کسی که از من نفرت داشته باشد از پدر من نیز نفرت دارد. ^{۲۴} اگر در میان آنان کارهائی را که هیچ شخص دیگر قادر به انجام آنها نیست انجام نمی‌دادم گناهی نمی‌داشتند ولی آنها آن کارها را دیده‌اند ولی با وجود این، هم از من و هم از پدر من نفرت دارند. ^{۲۵} و به این ترتیب تورات آنها که برگزیده « رحمت از من نفرت دارند » تمام شده ^{۲۶} اما وقت

۳۷ و شما نیز شاهدان من خواهید بود زیرا از ابتدا با من بوده‌اید.

فصل شانزدهم

۱ این چیزها را به شما گفتم تا ایمانتان سست نشود. ۲ شما را از کنیسه‌ها بیرون خواهند کرد و در حقیقت زمانی می‌آید که هر که شما را بکشد گمان می‌کند که با این کار به خدا خدمت می‌نماید. ۳ این کارها را با شما خواهند کرد زیرا نه پدر را می‌شناسند و نه مرا. ۴ این چیزها را به شما گفتم تا وقتی زمان وقوع آنها برسد گفتار مرا به خاطر آورید.

کار روح القدس

این چیزها را در اول به شما نگفتم زیرا خودم با شما بودم. ۵ اما اکنون پیش کسی که مرا فرستاد می‌روم و هیچیک از شما نمی‌پرسد: کجا می‌روی؟ ۶ ولی چون این چیزها را به شما گفتم دل‌های شما پر از غم شد. ۷ باوجود این، این حقیقت را به شما می‌گویم که رفتن من برای شما بهتر است زیرا اگر من نروم پشیمانان پیش شما نمی‌آید اما اگر بروم او را نزد شما خواهم فرستاد ۸ و وقتی او می‌آید دنیا را در مورد گناه و عدالت و قضاوت متقاعد می‌سازد. ۹ گناه را نشان خواهد داد چون به من ایمان نیاوردند، ۱۰ عدالت را آشکار خواهد ساخت چون من پیش پدر می‌روم و دیگر مرا نخواهند دید ۱۱ و واقعیت قضاوت به آنها ثابت می‌شود چون سردار این دنیا ملامت شده است.

۱۲ چیزهای بسیاری هست که باید به شما بگویم ولی شما فعلاً طاقت شنیدن آنها را ندارید. ۱۳ در هر حال، وقتی او که روح راستی



حقایقی را که از من دریافت کرده به شما اعلام خواهد نمود.^{۱۵} هر چه پدر دارد از من است و به همین دلیل بود که گفتم: حقایقی را که از من دریافت کرده به شما اعلام خواهد نمود.

غم و خوشی

^{۱۶} بعد از مدتی، دیگر مرا نمی‌بینید ولی باز بعد از چند روز مرا خواهید دید.»^{۱۷} پس بعضی از شاگردان به یکدیگر گفتند: «چرا او می‌گوید: بعد از مدتی دیگر مرا نخواهید دید ولی باز بعد از مدتی مرا خواهید دید، چون به نزد پدر می‌روم؟ مقصد او از این سخن چیست؟»^{۱۸} سپس آنها گفتند: «این مدتی که او درباره آن سخن می‌گوید چیست؟ ما نمی‌دانیم درباره چه چیز صحبت می‌کند.»^{۱۹} عیسی فهمید که آنها می‌خواهند در این باره از او چیزی پرسند، پس به آنها گفت: «من به شما گفتم که بعد از مدتی، دیگر مرا نخواهید دید ولی باز بعد از مدتی مرا خواهید دید. آیا بحث شما درباره این است؟^{۲۰} بیقین بدانید که شما اشک خواهید ریخت و ماتم خواهید گرفت ولی جهان خوشی خواهد کرد. شما غمگین خواهید شد ولی غم شما به خوشی مبدل خواهد گشت.^{۲۱} یک زن در وقت ولادت درد می‌کشد و از درد ناراحت است اما همین که طفل به دنیا می‌آید درد و ناراحتی خود را فراموش می‌کند به خاطر اینکه یک انسان به دنیا آمده است.^{۲۲} شما هم همینطور اکنون غمگین و ناراحت هستید ولی شما را باز خواهم دید و در آن وقت شادمان خواهید شد و هیچکس نمی‌تواند این خوشی را از شما بگیرد.^{۲۳} در آن روز دیگر از من چیزی نخواهید پرسید.



پیروزی بر جهان

۲۵ تا به حال با مثل و کنایه با شما سخن گفته‌ام ولی زبانی خواهد آمد که دیگر با مثل و کنایه با شما صحبت نخواهم کرد بلکه واضح و بی‌پرده درباره پدر با شما سخن خواهم گفت. ۲۶ وقتی آن روز برسد خواهش خود را بنام من از خدا خواهید کرد و من نمی‌گویم که برای شما از پدر تقاضا خواهم نمود، ۲۷ زیرا پدر خودش شما را دوست دارد چون شما مرا دوست داشته‌اید و قبول کرده‌اید که من از جانب خدا آمده‌ام. ۲۸ من از نزد پدر آمدم و به دنیا وارد شدم و اکنون دنیا را ترک می‌کنم و بسوی پدر می‌روم.»

۲۹ شاگردان به او گفتند: «حالا بطور واضح و بدون اشاره و کنایه سخن می‌گوئی. ۳۰ ما اکنون مطمئن هستیم که تو همه چیز را می‌دانی و لازم نیست کسی چیزی از تو پیرسد و به این دلیل است که ما ایمان داریم تو از نزد خدا آمده‌ای.» ۳۱ عیسی جواب داد: «آیا حالا ایمان دارید؟ ۳۲ ببینید، ساعتی می‌آید - و در واقع هم اکنون شروع شده است - که همه شما پراکنده می‌شوید و به خانه‌های خود می‌روید و مرا تنها می‌گذارید. باوجود این، من تنها نیستم زیرا پدر با من است. ۳۳ این چیزها را به شما گفتم تا در من سلامتی داشته باشید. در دنیا رنج و زحمت خواهید داشت. ولی شجاع باشید، من بر دنیا پیروز شده‌ام.»

فصل هفدهم

دعا برای شاگردان

۱ پس از این سخنان عیسی بسوی آسمان نگاه کرد و گفت: «... آن ساعتی که من را از دنیا بردارند تا من نزد پدر بروم...»



زندگی ابدی که آنها تو را خدای یگانه حقیقی و عیسی مسیح را که فرستاده تو است بشناسند. ^۴ من تو را در روی زمین جلال دادم و کاری را که به من سپرده شده بود تمام کردم ^۵ و اکنون ای پدر، مرا در پیشگاه خود جلال بده. همان جلالی که پیش از آفرینش دنیا در نزد تو داشتم.

^۶ من تو را به آن کسانی که تو از دنیا برگزیده و به من بخشیدی شناسانیدم. آنان از تو بودند و تو آنان را به من بخشیدی و آنها مطابق کلام تو عمل کرده‌اند. ^۷ اکنون آنها می‌دانند که آنچه به من دادی واقعاً از جانب تو است. ^۸ زیرا آن کلامی را که تو به من دادی، به آنان دادم و آنها هم آنرا قبول کردند. آنها این حقیقت را می‌دانند که من از جانب تو آمده‌ام و ایمان دارند که تو مرا فرستاده‌ای. ^۹ من برای آنها دعا می‌کنم، نه برای دنیا. من برای کسانی که تو به من داده‌ای دعا می‌کنم زیرا آنها از تو هستند. ^{۱۰} آنچه من دارم از تو است و آنچه تو داری از من است و جلال من بوسیله آنها آشکار شده است. ^{۱۱} من دیگر در این دنیا نمی‌مانم ولی آنها هنوز در دنیا هستند و من پیش تو می‌آیم. ای پدر مقدس، با قدرت نام خود، کسانی را که به من داده‌ای حفظ فرما تا آنها یکی باشند همانطوریکه ما یکی هستیم. ^{۱۲} در مدتی که با آنان بودم با قدرت نام تو کسانی را که به من بخشیدی حفظ کردم و هیچ یک از آنان هلاک نشد جز آنکسی که مستحق هلاکت بود تا آنچه نوشته شده است تمام شود. ^{۱۳} ولی اکنون پیش تو می‌آیم و پیش از اینکه دنیا را ترک کنم این سخنان را



اینکه آنان را از دنیا ببری بلکه تا آنان را از شرارت و شیطان محافظت فرمائی. ^{۱۶} همانطور که من متعلق به این دنیا نیستم ایشان هم نیستند. ^{۱۷} آنان را بوسیله راستی خود تقدیس نما و پاک و مبارک بساز، کلام تو راستی است. ^{۱۸} همانطور که تو مرا به دنیا فرستادی من نیز آنان را به دنیا فرستادم. ^{۱۹} و اکنون بخاطر آنان خود را تقدیس می‌نمایم تا آنان نیز با راستی پاک و مبارک شوند.

^{۲۰} فقط برای اینها دعا نمی‌کنم بلکه برای کسانی هم که بوسیله پیام و شهادت آنان به من ایمان خواهند آورد، ^{۲۱} تا همه آنان یکی باشند آنچنانکه تو ای پدر در من هستی و من در تو و آنان نیز در ما یکی باشند تا دنیا ایمان بیاورد که تو مرا فرستاده‌ای. ^{۲۲} آن جلالی را که تو به من داده‌ای به آنان داده‌ام تا آنها یکی باشند آنچنانکه ما یکی هستیم، ^{۲۳} من در آنان و تو در من - تا آنها بطور کامل یکی باشند و تا دنیا بداند که تو مرا فرستادی و آنها را مثل خود من دوست داری.

^{۲۴} ای پدر، آرزو دارم کسانی که به من بخشیده‌ای در جایکه من هستم با من باشند تا جلالی را که تو بر اثر محبت خود پیش از آغاز دنیا به من دادی ببینند. ^{۲۵} ای پدر عادل، اگرچه دنیا تو را نشناخته است، من تو را شناختم و اینها می‌دانند که تو مرا فرستادی. ^{۲۶} من تو را به آنان شناسانیدم و باز هم خواهم شناسانید تا آن محبتی که تو نسبت به من داشته‌ای در آنها باشد و من هم در آنها باشم. «

فصل هجدهم

قدرون رفت. در آنجا باغی بود که عیسی و شاگردانش وارد آن شدند.^۲ یهودا که تسلیم کننده او بود می دانست آن محل کجاست زیرا عیسی و شاگردانش بسیاری اوقات در آنجا جمع می شدند.^۳ پس یهودا یک دسته از عساکر و نگهبانانی را که سیدان کلان و پیروان فرقه فریسی فرستاده بودند با خود به آن باغ برد. آنها مجهز به چراغها و مشعلها و اسلحه بودند.^۴ عیسی با وجودی که می دانست چه برایش واقع خواهد شد، پیش رفت و از آنان پرسید: «به دنبال کی می گردید؟»^۵ به او گفتند: «به دنبال عیسی ناصری.» عیسی به آنان گفت: «من هستم» و یهودای خائن هم همراه آنها بود.^۶ وقتی عیسی به آنها گفت: «من هستم»، آنان عقب عقب رفته به زمین افتادند.^۷ پس عیسی بار دیگر پرسید: «به دنبال کی می گردید؟» آنها جواب دادند: «عیسی ناصری.» عیسی گفت: «من که به شما گفتم خودم هستم. اگر دنبال من می گردید بگذارید اینها بروند.»^۸ او این را گفت تا به آنچه قبلاً فرموده بود تمام شود: «هیچ یک از کسانی که به من سپردی گم نشد.»^۹ آنگاه شمعون پطرس شمشیری را که همراه داشت کشیده ضربه ای به نوکر سید کلان که ملوک نام داشت زد و گوش راست او را برید.^{۱۰} عیسی به پطرس گفت: «شمشیرت را غلاف کن. آیا جاسی را که پدر به من داده است نباید بنوشم؟»

عیسی در مقابل حنا

^{۱۱} سپس آن عساکر همراه فرمانده خود و نگهبانان یهود عیسی را دستگیر کرده محکم بستند.^{۱۲} ابتدا او را نزد حنا خسر قیافا که در آن وقت سید کلان بود بردند.^{۱۳} آنجا بود که حنا عیسی را بازخواست.^{۱۴} حنا عیسی را بازخواست و گفت: «تو اسرائیلی هستی و اینها همه یهودی هستند. چرا تو را نزد من می آورند؟» عیسی جواب داد: «من یهودی نیستم.» حنا عیسی را بازخواست و گفت: «تو اسرائیلی هستی و اینها همه یهودی هستند. چرا تو را نزد من می آورند؟» عیسی جواب داد: «من یهودی نیستم.» حنا عیسی را بازخواست و گفت: «تو اسرائیلی هستی و اینها همه یهودی هستند. چرا تو را نزد من می آورند؟» عیسی جواب داد: «من یهودی نیستم.»

انکار پطرس

(همچنین در متی ۲۶: ۶۹-۷۰ و مرقس ۱۴: ۶۶-۶۸ و لوقا ۲۲: ۵۵-۵۷)
 ۱۵ شمعون پطرس و یک شاگرد دیگر به دنبال عیسی رفتند و چون آن شاگرد با سید کلانترین آشنائی داشت همراه عیسی به داخل خانه سید کلانترین رفت.

۱۶ اما پطرس در بیرون منزل نزدیک در ایستاد. پس آن شاگردی که با سید کلانترین آشنائی داشت بیرون آمد و به دربان چیزی گفت و پطرس را به داخل برد. ۱۷ خادماهی که دم در خدمت می‌کرد به پطرس گفت: « مگر تو یکی از شاگردان این مرد نیستی؟ » او گفت: « نه، نیستم. » ۱۸ نوکران و نگهبانان آتش افروخته بودند زیرا هوا سرد بود و دور آتش ایستاده خود را گرم می‌کردند. پطرس نیز پهلوی آنان ایستاده بود و خود را گرم می‌کرد.

تحقیقات از عیسی

(همچنین در متی ۲۶: ۵۹-۶۶ و مرقس ۱۴: ۵۵-۶۴ و لوقا ۲۲: ۶۶-۷۱)
 ۱۹ سید کلان از عیسی درباره شاگردان و تعالیم او سئوالاتی کرد. ۲۰ عیسی جواب داد: « من به طور آشکارا و در مقابل همه صحبت کرده‌ام. همیشه در کنیسه و در خانه خدا یعنی در جائیکه همه یهودیان جمع می‌شوند تعلیم داده‌ام و هیچ وقت در پنهانی چیزی نگفته‌ام. » ۲۱ پس چرا از من سئوال می‌کنی؟ از کسانی که سخنان مرا شنیده‌اند پرس. آنها می‌دانند چه گفته‌ام. » ۲۲ وقتی عیسی این را گفت یکی از نگهبانان که در آنجا ایستاده بود به او سیلی زده گفت: « آیا این طبعه است که کلانترین سئوال می‌کند؟ » ۲۳ عیسی جواب داد: « آری، اگر من در کنیسه و در خانه خدا صحبت کرده‌ام، چرا از من سئوال می‌کنی؟ از کسانی که سخنان مرا شنیده‌اند پرس. آنها می‌دانند چه گفته‌ام. »

انکار دوباره پطرس

(همچنین در متی ۲۶: ۷۱-۷۵ و مرقس ۱۴: ۶۹-۷۲ و لوقا ۲۲: ۵۸-۶۳)

^{۲۵} شمعون پطرس در آنجا ایستاده بود و خود را گرم سی کرد. عده‌ای از او پرسیدند: « مگر تو از شاگردان او نیستی؟ » او منکر شد و گفت: « نه، نیستم. » ^{۲۶} یکی از خدمتکاران سید کلان که از خویشاوندان آن کسی بود که پطرس گوشش را بریده بود به او گفت: « مگر من خودم تو را در باغ با او ندیدم؟ » ^{۲۷} پطرس باز هم منکر شد و درست در همان وقت خروس بانگ زد.

عیسی در مقابل پیلاتس

(همچنین در متی ۲۷: ۱-۳ و مرقس ۱۵: ۱-۵ و لوقا ۲۳: ۱-۵)

^{۲۸} صبح وقت عیسی را از نزد قیافا به قصر والی بردند. یهودیان به قصر داخل نشدند مبادا نجس شوند و نتوانند غذای عید پیسه را بخورند. ^{۲۹} پس پیلاتس بیرون آمد و از آنها پرسید: « چه شکایتی برضد این مرد دارید؟ » ^{۳۰} در جواب گفتند: « اگر جنایتکار نمی‌بود او را نزد تو نمی‌آوردیم. » ^{۳۱} پیلاتس گفت: « او را ببرید و مطابق شریعت خود محاکمه نمائید. » یهودیان به او جواب دادند: « ما اجازه نداریم کسی را بکشیم. » ^{۳۲} و به این ترتیب آنچه که عیسی در اشاره به نحوه مرگ خود گفته بود تمام شد. ^{۳۳} سپس پیلاتس به قصر برگشت و عیسی را خواسته از او پرسید: « آیا تو پادشاه یهود هستی؟ » ^{۳۴} عیسی جواب داد: « آیا این نظر خود تو است یا دیگران درباره من چنین گفته‌اند؟ » ^{۳۵} پیلاتس گفت: « مگر من یهودی هستم؟ قوم خودت و سیدان کلان، تو را

دولت من دولت دنیوی نیست . « ^{۳۷} پیلاطس به او گفت : « پس تو پادشاه هستی ؟ » عیسی جواب داد : « همانطور که می‌گوئی هستم . من برای این متولد شدم و به دنیا آمدم تا به راستی شهادت دهم و هر که راستی را دوست دارد سخنان مرا می‌شنود . » ^{۳۸} پیلاطس گفت : « راستی چیست ؟ »

حکم قتل عیسی

(همچنین در متی ۲۷:۱۵-۳۱ و مرقس ۱۵:۶-۲۰ و لوقا ۲۳:۱۳-۲۵)

پس از گفتن این سخن پیلاطس باز پیش یهودیان رفت و به آنها گفت : « من در این مرد هیچ جرمی نیافتم ، ^{۳۹} ولی مطابق رسم شما من در روز پیمسه یکی از زندانیان را برایتان آزاد می‌کنم . آیا می‌خواهید که پادشاه یهود را برایتان آزاد سازم ؟ » ^{۴۰} آنها همه فریاد کشیدند : « نه ، او را نمی‌خواهیم ، برابا را آزاد کن . » برابا یک راهزن بود .

فصل نوزدهم

^۱ در این وقت پیلاطس امر کرد عیسی را تازیانه بزنند ^۲ و عساکر تاجی از خار بافته بر سر او گذاشتند و چین ارغوانی رنگ به او پوشانیدند . ^۳ و پیش او می‌آمدند و می‌گفتند : « درود بر پادشاه یهود » و به او سیلی می‌زدند . ^۴ بار دیگر پیلاطس بیرون آمد و به آنها گفت : « ببینید ، او را پیش شما می‌آورم تا بدانید که در او هیچ جرمی نمی‌بینم . » ^۵ و عیسی در حالیکه تاج خاری بر سر و چین ارغوانی بر تن داشت بیرون آمد . پیلاطس گفت : « ببینید ، آن مرد اینجا است . » ^۶ وقتی سیدان کلان و مأموران آنها او را دیدند فریاد

بمیرد زیرا ادعا می‌کند که پسر خدا است.»

^۸ وقتی پیلاتس این را شنید بیش از پیش ترسید^۹ و باز به قصر خود رفت و از عیسی پرسید: «تو اهل کجا هستی؟» عیسی به او جوابی نداد.^{۱۰} پیلاتس گفت: «آیا به من جواب نمی‌دهی؟ مگر نمی‌دانی که من قدرت دارم تو را آزاد سازم و قدرت دارم تو را مصلوب نمایم؟» عیسی در جواب گفت: «تو هیچ قدرتی بر من نمی‌داشتی اگر خدا آنرا بتو نمی‌داد. از این رو کسی که مرا بتو تسلیم نمود تقصیر بیشتری دارد.»^{۱۱} از آن وقت به بعد پیلاتس کوشش کرد او را آزاد سازد ولی یهودیان دائماً فریاد می‌کردند: «اگر این مرد را آزاد کنی دوست امپراتور نیستی. هر که اعادی پادشاهی کند دشمن امپراتور است.»^{۱۲} وقتی پیلاتس این را شنید عیسی را بیرون آورد و خود در محلی موسوم به صفا حکم که به زبان عبرانی آنرا جباتا می‌گفتند بر چوکی قضاوت نشست.^{۱۳} وقت تهیه پیسه و نزدیک ظهر بود که پیلاتس به یهودیان گفت: «بینید پادشاه شما اینجا است.»^{۱۴} ولی آنها فریاد کردند: «اعدامش کن! اعدامش کن! مصلوبش کن!» پیلاتس گفت: «آیا می‌خواهید پادشاه شما را مصلوب کنم؟» سیدان کلان جواب دادند: «ما پادشاهی جز امپراتور نداریم.»^{۱۵} آخر پیلاتس عیسی را به دست آنها داد تا مصلوب شود.

میخکوبه عیسی به صلیب

(همچنین در متی ۲۷: ۳۲-۴۴ و مرقس ۱۵: ۲۱-۳۲ و لوقا ۲۳: ۲۶-۴۳)

پس آنها عیسی را تحویل گرفتند.^{۱۶} عیسی در حالیکه صلیب خود را بر او نهادند، او را به صلیب بردند. «...»

چپ او مصلوب کردند و عیسی در بین آن دو نفر بود.^{۱۹} پیلاتس تقصیر نامه‌ای نوشت تا بر صلیب نصب گردد و آن نوشته چنین بود: «عیسای ناصری پادشاه یهود.»^{۲۰} بسیاری از یهودیان این تقصیر نامه را خواندند زیرا جائیکه عیسی مصلوب شد از شهر دور نبود و آن تقصیر نامه به زبانهای عبرانی و لاتین و یونانی نوشته شده بود.^{۲۱} بنابراین، سیدان کلان یهود به پیلاتس گفتند: «نویس پادشاه یهود، بنویس او ادعا می‌کرد که پادشاه یهود است.»^{۲۲} پیلاتس جواب داد: «هر چه نوشتم، نوشتم.»

^{۲۳} پس از اینکه عساکر عیسی را به صلیب میخکوب کردند، لباسهای او را برداشتند و چهار قسمت کردند و هر یک از عساکر یک قسمت از آنرا برداشت ولی پیراهن او که درز نداشت و از بالا تا پائین یکپارچه بافته شده بود باقی ماند.^{۲۴} پس آنها به یکدیگر گفتند: «آنرا پاره نکنیم، بیایید روی آن قرعه بکشیم و بینیم به کی می‌رسد.» به این ترتیب کلام خدا که می‌فرماید: «لباسهای مرا در میان خود تقسیم کردند و بر پوشاکم قرعه انداختند» تمام شد و عساکر همین کار را کردند.

^{۲۵} نزدیک صلیبی که عیسی به آن میخکوب شده بود، مادر، مادر عیسی به همراهی خواهرش مریم زن کلوپاس و مریم مجدلیه ایستاده بودند.^{۲۶} وقتی عیسی مادر خود را دید که پهلوی همان شاگردی که او را دوست می‌داشت ایستاده است، به مادر خود گفت: «مادر، این پسر تو است.»^{۲۷} و بعد به شاگرد خود گفت: «و این مادر تو است.» و از همان لحظه آن شاگرد او را بخانه خود برد.

گفت : « تشنه‌ام » و بدین‌طریق پیشگوئی کلام خدا تمام شد .
 ۱۹ خمرهای پر از سرکه در آنجا قرار داشت . آنها اسفنجی را به سرکه تر کردند و آن را بر سر نی‌ای گذارده پیش دهان او گرفتند .
 ۲۰ وقتی عیسی به سرکه لب زد گفت : « تمام شد . » بعد سر بزیر افکنده جان سپرد .

زدن نیزه به پهلوی عیسی

۲۱ چون روز جمعه با روز تهیه پیسه مصادف بود و یهودیان نمی‌خواستند اجساد مصلوب شدگان در آن روز بزرگ بر روی صلیب بماند ، از پیلطس درخواست کردند که ساق پای آن سه را بشکنند و آنها را از صلیب پائین بیاورند . ۲۲ پس عساکر پیش آمدند و ساق پای آن دو نفری را که با عیسی مصلوب شده بودند شکستند ، ۲۳ اما وقتی پیش عیسی آمدند دیدند که او مرده است و از این رو ساقهای او را نشکستند . ۲۴ اما یکی از عساکر نیزه‌ای به پهلوی او زد و خون و آب از بدنش جاری شد . ۲۵ کسی که خود شاهد این واقعه بود اینرا می‌گوید و شهادت او راست است ، او حقیقت را می‌گوید تا شما نیز ایمان آورید . ۲۶ چنین شد تا آنچه نوشته شده است : « هیچیک از استخوانهایش شکسته نخواهد شد » تمام شود . ۲۷ و در جای دیگر نوشته شده : « آنها به کسی که نیزه زده‌اند نگاه خواهند کرد . »

دفن عیسی

(همچنین در متی ۲۷ : ۵۷-۶۱ و مرقس ۱۵ : ۴۲-۴۷ و لوقا ۲۳ : ۵۰-۵۶)
 ۲۸ بعد از آن یوسف رامه‌ای که به علت ترس از یهودیان مخفیانه شاگرد عیسی بود ، پیش پیلطس رفت و اجازه خواست که

دیدن عیسی رفته بود، نیز آمد و با خود مخلوطی از مشک و مساله که تقریباً پنجاه کیلو می‌شد آورد. ^{۴۰} آنها جسد عیسی را بردند و مطابق مراسم دفن یهود، در پارچه‌ای کتانی با داروهای معطر پیچیدند. ^{۴۱} در نزدیکی محلی که او مصلوب شد باغی بود و در آن باغ قبر نوی قرار داشت که هنوز کسی در آن دفن نشده بود. ^{۴۲} چون شب عید پیسه بود و قبر هم در همان نزدیکی قرار داشت عیسی را در آنجا دفن کردند.

فصل بیستم

قبر خالی

(همچنین در متی ۲۸ : ۱-۸ و مرقس ۱۶ : ۱-۸ و لوقا ۲۴ : ۱-۱۲)
 ۱ بامداد روز اول هفته وقتی هنوز تاریکی بود مریم مجدلیه بر سر قبر آمد و دید که سنگ از پیش قبر برداشته شده است. ^۱ او دوان دوان پیش شمعون پطرس و آن شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت رفت و به آنها گفت: « خداوند را از قبر برده‌اند و نمی‌دانیم او را کجا گذاشته‌اند. » ^۲ پس پطرس و آن شاگرد دیگر به راه افتادند و بطرف قبر رفتند. ^۳ هر دو با هم می‌دویدند ولی آن شاگرد دیگر از پطرس پیش شد و اول به سر قبر رسید. ^۴ او خم شد و به داخل قبر نگاه کرده کفن را دید که در آنجا قرار داشت. ولی به داخل قبر نرفت. ^۵ بعد شمعون پطرس هم رسید و به داخل قبر رفت. او هم کفن را دید که در آنجا قرار داشت ^۶ و آن دستمالی که روی سر او بود در کنار کفن نبود بلکه پیچیده شده و دور از آن در گوشه‌ای گذاشته شده بود. ^۷ بعد، آن شاگردی هم که ابتدا

ظاهر شدن عیسی به مریم مجدلیه

(همچنین در متی ۲۸: ۹-۱۰ و مرقس ۱۶: ۹-۱۱)

۱۱ اما مریم در خارج قبر ایستاده بود و گریه می کرد. همانطور که او اشک می ریخت خم شد و به داخل قبر نگاه کرد^{۱۲} و دو فرشته سفیدپوش را دید که ، در جائیکه بدن عیسی را گذاشته بودند ، یکی نزدیک سر و دیگری نزدیک پا نشسته بودند .^{۱۳} آنها به او گفتند : « ای زن ، چرا گریه می کنی ؟ » او جواب داد : « خداوند مرا برده اند و نمی دانم او را کجا گذاشته اند . »^{۱۴} وقتی این را گفت به عقب برگشت و عیسی را دید که در آنجا ایستاده است ولی او را نشناخت .^{۱۵} عیسی به او گفت : « ای زن ، چرا گریه می کنی ؟ به دنبال کی می گردی ؟ » مریم به گمان اینکه او باغبان است به او گفت : « ای آقا ، اگر تو او را برده ای به من بگو او را کجا گذاشته ای تا من او را ببرم . »^{۱۶} عیسی گفت : « ای مریم . » مریم برگشت و گفت : « ربونی » (یعنی ای استاد) .^{۱۷} عیسی به او گفت : « به من دست نزن زیرا هنوز به نزد پدر بالا نرفته ام اما پیش برادران من برو و به آنان بگو که اکنون پیش پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا می روم . »^{۱۸} مریم مجدلیه پیش شاگردان رفت و به آنها گفت : « من خداوند را دیده ام . » و سپس پیغام او را به آنان رسانید .

ظاهر شدن عیسی به شاگردان

(همچنین در متی ۲۸: ۱۶-۲۰ و مرقس ۱۶: ۱۴-۱۸ و لوقا ۲۴: ۳۶-۴۹)

۱۹ در غروب روز یکشنبه وقتی شاگردان از ترس یهودیان در پشت درهای بسته به دور هم جمع شده بودند عیسی آمده در میان آنان ایستاد و گفت : « سلام بر شما باد . »^{۲۰} و بعد دستها و پهلوی خود را به

بر آنان دمید و گفت: «روح القدس را بیاید،^{۲۳} گناهان کسانی را که ببخشید بخشیده می شود و آنان را که نبخشید بخشیده نخواهد شد.»

عیسی و توما

^{۲۴} یکی از دوازده شاگرد یعنی توما که به معنی دوگانگی است موقعی که عیسی آمد با آنها نبود. ^{۲۵} پس وقتی که دیگر شاگردان به او گفتند: «ما خداوند را دیده ایم»، او گفت: «من تا جای میخها را در دستش نبینم و تا انگشت خود را در جای میخها و دستم را در پهلویش نگذارم باور نخواهم کرد.»

^{۲۶} بعد از هشت روز، وقتی شاگردان بار دیگر با هم بودند و توما هم با آنان بود، باوجود اینکه درها بسته بود، عیسی به درون آمد و در میان آنان ایستاد و گفت: «سلام بر شما باد.»
^{۲۷} و بعد به توما گفت: «انگشت خود را به اینجا بیاور، دستهای مرا ببین، دست خود را به پهلوی من بگذار و دیگر بی ایمان نباش بلکه ایمان داشته باش.»
^{۲۸} توما گفت: «ای خداوند من و ای خدای من.»
^{۲۹} عیسی گفت: «آیا تو بخاطر اینکه مرا دیده ای ایمان آوردی؟ خوشحال بحال کسانی که مرا ندیده اند و ایمان می آورند.»

مقصد از نوشتن این کتاب

^{۳۰} عیسی معجزات بسیار دیگری در حضور شاگردان خود انجام داد که در این کتاب نوشته نشد. ^{۳۱} ولی اینقدر نوشته شد تا شما ایمان بیاورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده بوسیله نام او صاحب زندگی ابدی شوید.

فصل بیست و یکم



شاگردان ظاهر ساخت. ظاهر شدن او اینطور بود: ^۱ شمعون پطرس و تومای ملقب به دوگانگی و نتنائیل که اهل قانای جلیل بود و دو پسر زبدي و دو شاگرد دیگر در آنجا بودند. ^۲ شمعون پطرس به آنها گفت: « من می‌خواهم به ماهیگیری بروم. » آنها گفتند: « ما هم با تو می‌آئیم. » پس آنها براه افتاده سوار کشتی‌ای شدند. اما در آن شب چیزی صید نکردند. ^۳ وقتی صبح شد، عیسی در ساحل ایستاده بود ولی شاگردان او را نشناختند. ^۴ او به آنها گفت: « دوستان، چیزی گرفته‌اید؟ » آنها جواب دادند: « نخیر. » ^۵ عیسی به آنها گفت: « تور را به طرف راست کشتی بیندازید، در آنجا ماهی خواهید یافت. » آنها همین کار را کردند و آنقدر ماهی گرفتند که نتوانستند تور را به داخل کشتی بکشند. ^۶ پس آن شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت به پطرس گفت: « این خداوند است! » وقتی شمعون پطرس که برهنه بود این را شنید لباس خود را بخود پیچید و خود را به داخل آب انداخت. ^۷ بقیه شاگردان با کشتی بطرف خشکی آمدند و تور پر از ماهی را به دنبال خود می‌کشیدند زیرا از خشکی فقط یکصد متر دور بودند. ^۸ وقتی به خشکی رسیدند در آنجا آتشی دیدند که ماهی روی آن قرار داشت و با مقداری نان آماده بود. ^۹ عیسی به آنها گفت: « مقداری از ماهی‌هائی را که حالا گرفتید بیاورید. » ^{۱۰} شمعون پطرس به طرف کشتی رفت و توری را که از یکصد و پنجاه و سه ماهی بزرگ پر بود به خشکی کشید و باوجود آن همه ماهی، تور پاره نشد. ^{۱۱} عیسی به آنها گفت: « بیائید نان بخورید. » هیچیک از شاگردان جرأت نکرد از او پرسد: « تو کیستی؟ » آنها می‌دانستند که او خداوند است. ^{۱۲} پس عیسی پیش آمده نان را



بشاگردانش ظاهر شد.

عیسی و پطرس

^{۱۰} بعد از صرف نان ، عیسی به شمعون پطرس گفت : « ای شمعون پسر یونا ، آیا به من بیش از اینها محبت داری ؟ » پطرس جواب داد : « آری ، ای خداوند ، تو می‌دانی که تو را دوست دارم . » عیسی گفت : « پس به بره‌های من خوراک بده . » ^{۱۱} بار دوم پرسید : « ای شمعون پسر یونا ، آیا به من محبت داری ؟ » پطرس جواب داد : « ای خداوند ، تو می‌دانی که تو را دوست دارم . » عیسی به او گفت : « پس از گوسفندان من نگهبانی کن . » ^{۱۲} سومین بار عیسی از او پرسید : « ای شمعون پسر یونا ، آیا مرا دوست داری ؟ » پطرس از اینکه بار سوم از او پرسید آیا مرا دوست داری غمگین شده گفت : « خداوندا تو از همه چیز اطلاع داری ، تو می‌دانی که تو را دوست دارم . » عیسی گفت : « گوسفندان مرا خوراک بده . » ^{۱۳} در حقیقت به تو می‌گویم در وقتی که جوان بودی کمر خود را می‌بستی و به هر جا که می‌خواستی می‌رفتی ولی وقتی پیر بشوی دستهایت را دراز خواهی کرد و دیگران تو را خواهند بست و بجائی که نمی‌خواهی خواهند برد . » ^{۱۴} به این وسیله عیسی اشاره به نوع مرگی نمود که پطرس برای عزت و جلال خدا باید به آن جان بدهد و بعد به او گفت : « به دنبال من بیا . »

عیسی و آن شاگرد دیگر

^{۱۵} پطرس چهار طرف خود را دید و دید آن شاگردی که عیسی او را دوست داشت از عقب می‌آید یعنی همان شاگردی که در وقت

بود؟»^{۲۲} عیسی به او گفت: «اگر اراده من این باشد که تا وقت آمدن من او بماند به تو چه غرز دارد؟»^{۲۳} تو به دنبال من بیا. «این گفته عیسی در میان برادران پیچید و همه گمان کردند که آن شاگرد نخواهد سرد، ولی در واقع عیسی نگفت که او نخواهد مرد. او فقط گفته بود: «اگر اراده من این باشد که تا وقت آمدن من او بماند بتو چه غرز دارد؟»^{۲۴} و این همان شاگردی است که این چیزها را نوشته و به درستی آنها شهادت می‌دهد و ما می‌دانیم که شهادت او راست است.

خاتمه

^{۲۵} البته عیسی کارهای بسیار دیگری هم انجام داد که اگر جزئیات آنها به تفصیل نوشته شود گمان می‌کنم تمام دنیا هم گنجایش کتابهایی را که نوشته می‌شد نمی‌داشت.

اگر اطلاعات بیشتری میخواهید
لطفاً با نشانی زیر تماس بگیرید:

VPG
PO Box 15013
Colorado Springs, CO 80935
USA

If you are interested in receiving additional Scripture booklets, write to the publisher in English at the address below or order [online](#):

World Missionary Press, Inc.
P.O. Box 120
New Paris, Indiana 46553-0120 U.S.A.

[World Missionary Press Home Page](#) | [Go to the Top of This Page](#)